بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلوا الی شاطی بحر العرفان
الا بالانقطاع الصرف عن کل من فی السموات والارض فلتقدسن
انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن الی المقام الذی قدر الله لکم و
تدخلن فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعا
جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کوس ایقان باید نفوس
خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدس نمایند یعنی گوش را از استماع
اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه بسبحات جلال و روح را از تعلق
باسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلا علی الله
و متوسلا الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم
و عرفان الهی شوند و محل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند

زیرا که اگر عبد بخواهد که اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان
معرفت حق و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب العزة
داخل نشود و بعیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز نگردد و هرگز
بسر منزل لقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد ملاحظه ایام
قبل شوید که چه قدر مردم از اعالی و ادانی که همیشه منتظر ظهورات احدیه
در هیاکل قدسیه بودند بقسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند
و دعاها و تضرعها مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال
موعود از سرادق غیب بعرصه ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت
مفتوح میگردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر
میشد جمیع تکذیب مینمودند و از لقاء او که عین لقاء الله است احتراز
میجستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مسطور است
حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال
ایشان چه بود بقسمی هجوم و اعتراض مینمودند که زبان و بیان از تقریر
و تحریر آن عاجز و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع
انوار الهیه ظاهر نشد مگر آنکه باعتراض و انکار و جدال ناس مبتلا گشتند چنانچه

میفرماید یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الّا کانوا

به یستهزئون و در مقام دیگر میفرماید وهمّت کلّ امّة برسولهم

لیأخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ و همچنین کلمات

نزولیکه از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزّت ربانیه نازل شده زیاده

از حد احصاء و احاطه عباد است و اولوا الافئده و صاحبان بصر را سوره هود

کفایت میکند قدری در آن سوره مبارکه تأمّل فرمائید و بفطرت اصلیه

تدبّر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی الهی

یابید شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانیه باشیان وحدت و معرفت

الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال

مشروب و مرزوق گردید اینست نصیب نفس مجرده از مائده منزله

قدسیه باقیه اگر بر ابتلای انبیا و علّت و سبب اعتراضات عباد

بر آن شموس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هرچه

اعتراضات مردم را بر مشارق شموس صفات بیشتر ملاحظه کنید

در دین خود و امر الله محکم تر و راسخ تر شوید لهذا بعضی از حکایات انبیا

مجملا در این الواح ذکر میشود تا معلوم و مبرهن آید که در جمیع اعصار و قرون

بر مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد می آورند آنچه را که علم از ذکرش خجل
و منفعل است شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض
علما و جهال عصر مضطرب نشوند بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید و از جمله انبیا
نوح بود که نهصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را بوادی امن روح دعوت
فرمود و احدی او را اجابت ننمود و در هر یوم بقدری ایذا و اذیت بر آن
وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او مینمودند و چه مراتب
سخریه و استهزا و کنایه که بآنحضرت وارد شد چنانچه میفرماید و کلما مر علیه
ملاء من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون
فسوف تعلمون و بعد از مدتها چند مرتبه وعده انزال نصر باصحاب
خود فرمودند بوعده معین و در هر مرتبه بدا شد و بعضی از آن اصحاب
معدوده بعلت ظهور بدا اعراض مینمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر
کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده یا میرسد تا آنکه
باقی نماند از برای آنحضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه
در کتب و اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره ندا از رب لا تذر علی الارض
[illegible]

مفتخر و فائز نشدند و دیگر چرا در وعده‌های الهی بداشته که سبب ادبار بعضی
متقبلین شود بسیار تأمل باید نمود تا باسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی
گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در مابین
عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت
از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود چنانچه فرموده
است الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و بعد
از نوح جمال هود از شرق ابداع مستشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید
باختلاف اقوال مردم را برضوان قرب ذو الجلال دعوت نمود و چه مقدار
بلایا که مثل غیث هاطل بر آنحضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت
اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید و لا یزید الکافرین
کفرهم الا خسارا و از بعد هیکل صالح از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را
بشریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر باوامر الهی و نهی از مناهی
میفرمود ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود با آنکه

نمود و احا... صالح قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و ان
آخر القول قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا أتنهینا ان نعبد
ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب و هیچ فائده نبخشید تا آنکه
بصیحه جمیع بنار راجع شدند و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع
شد و اهل ارض را بنور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد
ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید الا الذین هم انقطعوا بکلهم الی الله و
عرجوا بجناحین الایقان الی مقام جعله الله عن الادراک مرفوعا و تفصیل
آنحضرت مشهور است که چه مقدار اعدا احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض
افروخته شد و بعد از حکایت نار آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند
چنانچه در همه رسایل و کتب مذکور است و بعد زمان آن منقضی شد تا نوبت
بموسی رسید و آنحضرت بعصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان
قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور بعرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من
فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود و شنیده شد که فرعون
و ملأ او چه اعتراضها که نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن

حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای
مخالف خاموشی نپذیرد بلکه در انعدام ما سبب اشتعال شود و باد علت خط
لواتتم ببصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسکنون و چه بیان خوش فرموده مؤمن آل
فرعون چنانچه حکایت او را رب العزة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلاً ان یقول ربی الله و قد
جائکم بالبینات من ربکم و ان یک کاذباً فعلیه کذبه و ان یک
صادقاً یصبکم بعض الذی یعدکم ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب
و بالاخره امر بجائی کشید که همین مؤمن را بنهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة
الله علی القوم الظالمین حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه
سبب اینگونه اختلافات میشد که ظهور حقیکه در امکان از افق لامکان
ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و
هویدا میگشت با اینکه جمیع انبیا در حین ظهور خود مردم را بشارت میدادند
بنبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است

اینگونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیا و اصفیا را در هر عهد و عصر اینگونه
ظلم و جبر و تعدی نمایند چنانچه میفرماید افکلما جائکم رسول بما لا تهوی
انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون میفرماید که هر زمان و عهد
که آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس شما تکبر نمودید
و موقن نشدید و گروهی از آن انبیا را تکذیب نمودید و گروهی را میکشتید
آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که باین قسم با طلعات جمال
ذو الجلال سلوک مینمودند و هرچه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض
آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل
و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفریست صراح لاجل
آنکه این بغایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از بین
جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و باو حجت کافیه وافیه عطا نفرماید
و مع ذلک خلق را از عدم اقبال باو معذب فرماید بلکه لم یزل جود سلطان
وجود بر همه ممکنات بظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او
منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد پس نیست

آتشی بیابیند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند و این
معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت
چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس می‌نمودند البته
از جمال الهی محروم نمی‌ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمی‌گشتند
و چون در هر زمان حجت را بمعرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان می‌نمودند
و بعقول ضعیفه ایشان موافق نمی‌آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم
ظهور بظهور می‌آمد و همه اوقات سبب صد عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه
علمای عصر بودند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود و ایشان هم بعضی لحظ
ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را منع می‌نمودند چنانچه همه انبیا باذن
و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزت پرواز نمودند
چه ظلمها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد
و باین ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند چنانچه چشم از مشاهده
انوار جمال محبوب بی‌نصیب نمودند و گوش را از بدایع نغمات ورقاء مقصود
[illegible] الا علمای عصر شده

چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
تشهدون و در جای دیگر میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون و در مقام دیگر میفرماید قل یا
اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله و این معلوم است که اهل
کتاب که صد نمودند مردم را از صراط مستقیم علمای آن عهد بودند چنانچه اسم و رسم
جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد میشود لو انتم بطرف اقدس
تنظرون پس قدری بدیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربانی و انفس کلمات
تامه صمدانیه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیه بی سبحات جلال از خلف
سرادق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان
از عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلا انبیا تا شمس طلعات جمال حق در علامات
ظهور بعد ظهور مینمودند آن انبیا را ادراک ننمودند و تصدیق آن وصل نشدند
لهذا علم فساد برافراختند و رایات فتنه برپا نمودند و این معلوم است که تاویل
کلمات حمامات ازلیه را جز مظاهر ازلیه ادراک ننمایند و نغمات ورقاء معنویه را
بجز سامعه اهل بقا نشنود و هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و

والراسخون فی العلم مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را
از منبع او اخذ ننمودند مثلاً چون ایام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح
عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است
باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله مینامد
حکم طلاق و سبت که از حکمای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علایم ظهور — احکام
هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است چه قدر
از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز
یهود بحجبات نفسیه شیطانیه و ظنونات افکیه نفسانیه محتجب بوده و هستند و منتظر
که هیکل مجعول با علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد
کذلک اخذهم الله بذنبهم و اخذ عنهم روح الایمان و عذبهم بنار کانت
فی هاویة الجحیم موقوداً و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در
تورات را که در علایم ظهور بعد نوشته شده چون بحقیقت آن پی نبردند و ظاهراً
هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و بلقاء الله فائز
نگشتند و کانوا من المنتظرین و لم یزل و لایزال جمیع امم بهمین جعلیات افکار نسنجیده تمسک
جسته و از عیون صافیه لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نموده اند و در کشف

این با سرا ذکر بعضی از عبارات انبیا را به بدایع نغمات حجازی در الواح سطور
قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود و گذشت و حال هم بتعقیبات
خوش عراقی نظر بخواهش آنجناب در این اوراق مجدداً ذکر مینمائیم که شاید
تشنگان صحراهای بعد را بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان
بیابانهای هجر و فراق را بخیام قرب و وصال رساند تا غمام ضلالت مرتفع شود
و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد و علی الله التکل و به نستعین
قل یجری من هذا القلم ما یحیی به افئدة الناس لیقومن الکل عن مراقد غفلتهم
ویستمعن لطموا ورقات الفردوس من الشدرة التی کانت فی رضوان الاحدیة
من ایدی القدرة باذن الله مغروساً بر اولوا العلم معلوم و واضح بوده که
چون نار محبت عیسوی حجبات حدود یهود را سوخت و حکم آنحضرت فی الجمله
جریان یافت بر حسب ظاهر روزی آن جمال غیبی بعضی از اصحاب روحانی ذکر
فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد می آیم
و در مقام دیگر فرمودند من میروم و می آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام
نماید آنچه را که گفته ام و این دو عبارت فی الحقیقة یکیست لو انتم فی مظاهر التوحید

هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسمی که خود حضرت فرمود منم عیسی
و آثار و اخبار و کتاب عیسی را هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده و در این مقام
نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم بامر الله
بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر اوامر الله بود و از این جهت است
که خود عیسی فرمود من میروم و مراجعت میکنم مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید
من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است
و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کل یک شیء اند صحیح و صادق است
و اگر گفته شود که بحدود اسمی و رسمی غیر همند آنهم صادق است چنانچه می‌بینی
که با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ
میشود که در غیر آن نمیشود و همین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر
قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسما و صفات را در مقامات
جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسئله خود را که موسوم نمودن آن
جمال ازلی در هر مقام خود را باسمی و رسمی تمامه بیابی و بعد اصحاب و تلامید آن حضرت
استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور حضرتش و چه وقت این ظاهر خواهد
شد و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بیمثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی

ذکر فرموده چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است و این خادم فال یلفقره ازا
ذکر شیایم و نعمتهای مکنونه بسدره مخزونه را لوجه الله بر عباد الله مبذول
نمیدادیم تا همیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید بر شیحی از انهار بیزوال
حضرت ذو الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوندی انکه اجر و
مزدی طلب نمایم انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا و این
لطیفت که ارواح و افسرده غیره را بحیات باقیه یابند و این همان مائده ایست
که میفرماید ربنا انزل علینا مائده من السماء و این مائده هرگز از این
منقطع نشود و فنا نجوید و در کل حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت
و عدل نازل میشود چنانچه فرموده است کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها
ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین حیف است که انسان از این
حظ لطیف خود را ممنوع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم
سازد و این غذای مائده معنویرا دانسته که بلکه از الطاف لطیف انفس
میتی احیا شده نمی مرده حیات تازه یابد و ارواح پژمرده بروح بی اندازه فائز
شود ای برادر من جهدی باید تا ایام باقیست از اکواب باقی چشیم بهیشه نسیم

مفتوح نماید وقتیکه عندلیبان جان از گلستان قدسی بآشیانهای الهی
نماید دیگر نغمه طیر شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است
و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره
مکن اینست نصیحت این عبد احباب و احبای خدا را فمن شاء فلیقبل و من شاء
فلیعرض ان الله کان غنیا عنه و عن کل من فی العالمین محبوبا و اینست نغمات
عیسی بن مریم که در رضوان انجیل بالحان جلیل در علایم ظهور بعد فرموده در سفر
اول که منسوب بمتی است در وقتی که سئوال نمودند از علامات ظهور بعد
جواب فرمود وللوقت من بعد ضیق تلک الایام تظلم الشمس والقمر لا یعطی
ضوئه والکواکب تتساقط من السماء و قوات الارض ترتج حینئذ تظهر علامات
ابن الانسان فی السماء و ینوح کل قبایل الارض و یرون ابن الانسان آتیا علی
سحاب السماء مع قوات و مجد کبیر و یرسل ملائکته مع صوت السافور العظیم انتهی
که ترجمه آن بفارسی اینست که بعد از تنگی و ابتلائی که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افاضه
ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور باز می ماند و ستاره های
سما بر ارض نازل میشوند و ارکان ارض متزلزل میشود در آنوقت ظاهر میگردد
نشانهای پسر انسان در آسمان یعنی طلعت موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات

از عرصهٔ غیب بعالم شهود می آید و میفرماید در آن حین جمیع قبیله ها که در ارض
ساکن‌اند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلایق انجال احمدیه را که
می آید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و بخشش
بزرگ و میفرستند ملائکه های خود را با صدای صور عظیم انتهی و در سفر
ثالث دیگر که منسوب بلوقا و مرقس و یوحناست همین عبارات مذکور است
و چون در الواح عربیه تفصیل مذکور شده دیگر در این اوراق متعرض
ذکر آنها نشدیم و اکتفا بیکی از آنها نمودیم و علمای انجیل چون عارف
بمعانی این بیانات و مقصود موعود در این کلمات نشدند و بظاهر آن
متمسک شدند لهذا از شریعهٔ فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع
گشتند و جهال آن طایفه هم متمسک بعلمای خود جسته از زیارت جمال
سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیه چنین علامات
که مذکور شد بظهور نیامد اینست که قرنها گذشت و عهدها باخر رسید
و آن جوهر روح بمقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخهٔ دیگر از نفخهٔ
روحانی الهی دمیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت بارض

بمعانی آن از غایت قصوری و سدره منتهی محجوب شده اند از ظهورات
احدیه در هر ظهور بتمام خضوع سؤال مینمودند البته بانوار شمس هدایت
مهتدی میشدند و باسرار علم و حکمت واقف میگشتند حال این بنده رشحی
از معانی این کلمات را ذکر مینمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از بعضی
آن بجمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی
واقف شوند تا از هیمنه کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از مصباح
احدیه که محل تجلی ذات است محجوب نگردند قوله من بعد ضیق تلک الایام
یعنی وقتیکه ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند و این در وقتی است که آثار شمس
حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمام ناس
بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق
انسانیست مسدود شود و علم بظن تبدیل گردد و هدایت بشقاوت
منقلب شود چنانچه الیوم مشاهده میشود که زمام هر گروهی بدست جاهلی
افتاده و بهر نحو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از معبود
جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی و نفس غالب شده

و فیوضات قدس منور و مهتدی گشتند تقسیم که در هر شئی بابی از علم باز گشته
و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات علمی که عالم را
احاطه نموده بیسمو زیاب علم را سد نموده دانسته اند و امطار رحمت را
مقطوع گرفته اند بظن تمسک جسته از عروة الوثقای محکم علم دور مانده اند
و آنچه از ایشان مفهوم میشود گویا بعلم و باب او بالفطرة رغبتی ندارند و در حین
ظهور او هم نیستند زیرا که در ظن و گمان ابوالی برای نان یافته بودند
ظهور مظهر علم جز اتفاق جان چیزی نیافته اند لهذا البته از این
گریزانند و آن متمسک و با آنکه حکم الهی را یک میدانند از هر گوشه
حکمی صادر میشود و از هر عقلی امری ظاهر و نفس بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا جز
هوای الهی نجویند و غیر از خط سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول
مطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت طلوع محبوب شمرده اند تزویرات
نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانسته اند تسلیم و رضا کند شته اند
و بتدبیر و ریا اشتغال نموده اند و بتمام قوت و قدرت حفظ این مراتب را

بای نفوس عباد افتاده‌اند حال کدام ضیق و تنگیست که ازید از مراتب
مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بنماید نمیداند بکدام
رود و از که جویا شود از غایت اینکه راهها مختلف و سبیلها متعدد شده
و این تنگی و ضیق از شرایط ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت
نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود اینست که در
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو میگیرد
و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد و این عبد بواسطه
شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده‌ام
حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق هم رساند و یا خیالات
دیگر که بخیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این
شرط ظهور نیافته چنانچه گفته‌اند و میگویند باری مقصود از ضیق ضیق از معارف
الهیه و ادراک کلمات ربانیه است که در ایام غروب شمس و مرایای او
عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند بکه توجه نمایند چنانچه مذکور شد که گفت

المقصود و تکون من الذینهم کانوا عن کأس العلم شربوا و قوله فاظلم الشمس
و القمر لا یعطی ضوئه و الکواکب تتساقط من السماء الی وجه الارض مقصود
از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری
نیست که ملاحظه میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده‌اند که
در هر مقام مناسبت آن مقام معنی اراده میفرمایند مثلا یک معنی از شمس شمسهای
حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض میفرمایند این
شموس حقیقت مظاهر کلیه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او و
همچنانکه شمس ظاهری تربیت اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و
فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است باذن معبود
حقیقی باعانت اوست همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و
گلهای علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای
معنوی ظاهر میشوند اینست که در حین اشراق این شموس عالم جدید میشود
و انهار حیوان جاری میگردد و ابحر احسان بموج می‌آید و سحاب فضل مرتفع
میشود و نسمات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این شمسهای

میشود و از عنایت این ارواح مجرده است که روح حیوان باقیه برجای
مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقة این شمس ظاهری یک
از تجلی آن شمس معنوی است و این شمس است که از برای او مقابلی و
شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کل بوجود او قائمند و از فیض او
ظاهر و باو راجع منها ظهرت الاشیاء و الی خزائن امره رجعت و منها
بدئت الممکنات و الی کنائز حکمه عادت و اینکه در مقام بیان و ذکر
تخصیص داده میشوند ببعضی از اسما و صفات چنانچه شنیده اید و می شنوید
نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لا یزال مقدس
بوده و اند از هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جواهر اسما را
بساحت قدسشان راهی نه و لطایف صفات را در ملکوت عزشان
سبیلی نه فسبحان الله من ان یعرف اصفیائه بغیر ذواتهم او یوصف
اولیائه بغیر انفسهم فتعالی عما یذکرون العباد فی وصفهم و تعالی عما هم یعرفون
و اطلاق شموس بر آن انوار مجرده در کلمات اهل عصمت بسیار شده
از آنجمله در دعای ندبه میفرمایند این الشموس الطالعة این الاقمار المنیرة

اولیّه انبیا و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب
و شهود روشن و منوّر است و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم
علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست
ایشان است و اگر در ظهور شمس آخری بضیای او منوّر گشتند لهذا مقبول
و منیر و روشن خواهند بود و الّا حکم ظلمت در حقّ آنها جاری است اگرچه بظاهر
هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت
و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی
است هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدء عرفان در یوم تغابن و احسان
جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او صادق است و الّا حکم
جهل و نفی و کفر و ظلم در حقّ او جاری یا بدو این بر هر ذی بصری مشهود است
که همچنانکه نور ستاره محو میشود نزد اشراق شمس ظاهری همچنین شمس علم
و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو
و تاریک میشود و اطلاق شمس بر آن علما بمناسبت علوّ و شهرت
و معروفیت است مثل علمای مسلّم عصر که مشهور بلاد و مسلّم بین عبادند و
اگر حاکی از شمس الهی هستند از شمس عالیه محسوبند و الّا از شموس

بعینه چنانچه میفرماید الشمس والقمر بحسبان و معنی شمس و قمر هم که در آیه
مذکور است البته شنیده اید احتیاج بذکر نیست و هر نفسی هم که از عنصر این
شمس و قمر باشد یعنی در اقبال بباطل و اعراض از حق البته از حسبان ظاهر و
بحسبان راجع خواهد شد پس ای سائل باید بعروة الوثقی متمسک شویم که
شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع گردیم و از ظل نفی فرار نموده
در ظل اثبات درآئیم و از نار حسبان آزاد شده و بنور جمال حضرت منان
منور گردیم و السلام کذلک نعطیکم من اثمار شجرة العلم لتکونن فی رضوان
حکمة الله لمن المحبورین و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم
علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوة و صوم که در شریعت
فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است
چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و بعلت شهرت احتیاج ذکر
نیست بلکه در هر عصری حکم صلوة محکم و مجرا بوده چنانچه از انوار مشرقه از
شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیا در هر عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت
آنکه در هر عصر باقتضای وقت بقسمی و آدابی جدید مخصوص گشته و چون در هر

مسوخ میشود لهذا ملوسیحا باسم شمس و قمر ذکر نموده اند لیبلوکم ایکم
احسن عملا و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوة شده و چنانچه
میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور و لیکن روزی در محفلی نشسته بودم
شخصی از علمای معروف وارد شد و بمناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود
چون صوم حرارت در مزاج احداث مینماید لهذا بضیا که شمس باشد تعبیر یافته
و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا بنور که قمر باشد معبر گشته ملاحظه
نمودم که آن تحقیق نقطه از بحر معانی موفق شده و بجذوه از نار رشد ره
حکمت ربانی فایز گشته بعد از تدقیق در نهایت ادب اظهار داشتم که
جناب آنچه فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناس مذکور است و لیکن
گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود و بیان آن را طلب نمود ذکر شد
که خاتم انبیا و سید اصفیا دین مرتفعه در فرقان بشمس تشبیه فرموده اند بعلت
علو و رفعت و عظمت و احاطه او بر جمیع ادیان و چون در سماء ظاهره
دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده
همچنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوة باشد الاسلام
... مقصود از تلویحات کلمات

مظاهر الهی پس اطلاقات شمس و قمر در اینمراتب باینمقامات مذکوره با آیات

نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد مبین است که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر

و سقوط انجم ضلالت علما و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است

که مظهر آن ظهور باین تلویحات اخبار رسیده و جز ابرار را از این کأس نصیبی

نیست و جز اخیار را قسمتی نه ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها

کافوراً و این مسلم است که در هر ظهور بعد شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی

که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظل آن شمس و قمر معارف و اوامر

منور و مهتدی میشدند تاریک میشود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه

فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک مینمودند و یا از

مظهر علم الهی مستفسر میشدند بدون اعتراض و لجاج البته معانی آن واضح

میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوی مبتلا و گرفتار نمیشدند بلی چون

علم را از مبدء و معدنش اخذ ننمودند لهذا در وادی مهلکه کفر و ضلالت

بهلاکت رسیده اند و هنوز مشعر نشدند که علامات کل ظاهر شد و شمس

موعود از افق معنوی اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف

[illegible]

محبوب شوی که میفرماید الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة
تا جمیع این اسرار را ببصر خود مشاهده فرمائی ای برادر من قدم روح بردار
تا بادیه های بعیده و بُعد و هجر را بآنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل
در آئی و در نفسی با نفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این مراحل طی نشود و مقصود
حاصل نیاید و السلام علی من اتبع الحق بالحق و کان علی صراط الامر فی شاطی العرفان
باسم الله موفقا اینست معنی آیه مبارکه که میفرماید رب المشارق و المغارب
زیرا که از برای هر شمس از این شموس مذکوره محل اشراق و غروبست
و چون علمای تفسیر بحقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در
تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز
از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی
دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
محلی طالع میشود و محلی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده اینست
مراتب علم عباد و با وجود این با جواهر علم و لطایف حکمت چه جهلها و عیبها

... از علائم ساعت و قیامت ... که تغییر نماید ...

السماء انفطرت مقصود سماء ادیانست که در هر ظهور مرتفع میشود و
بظهور بعد شکافته میگردد یعنی باطل و منسوخ میشود قسم بخدا که اگر درست
ملاحظه شود انفطار این سماء اعظم است از انفطار سماء ظاهری قدری تأمل فرمائید
که دینی که سالها مرتفع شده باشد و جمیع در تحت او نشو و نما نموده باشند و
باحکام مشرقه او تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر او را نشنیده بقسمی
که چشمها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوشها جز احکامش را استماع
ننموده بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی تفریق نماید
فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج
رعاع گمان نموده اند از انفطار سماء و دیگر زحمت و مرارت انقطاعشان را ملاحظه
نما که با این ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض اقامه شده و القا میفرمایند
با آنچه ایذا که بر آن وجودهای مبارکه لطیفه رقیقه وارد میشود و باکمال قدرت
صبر میفرمایند و با نهایت غلبه تحمل مینمایند و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک
نما که از امطار رحمت آن سماء بر قلوب ... مبذول داشت تبدیل شد

قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان
روئیده و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمیشد چگونه رجالیکه حرفی تعلیم نگرفته‌اند و
معلم را ندیده‌اند و بهیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند بکلمات و معارفی تکلم نمایند که
احدی ادراک نتواند نمود گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت
لدنی عجین گشته‌اند اینست که میفرماید العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و
این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست نه علوم محدوده که از افکار محجوبه
کدره احداث شده و اوقاتی از هم سرقت مینمایند و بر دیگران افتخار میکنند
ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلمه پاک و
مقدس میشد که لعل بتجلی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی
فائز میگشت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جرزه وجود تبدیل نمیشد چگونه
محل ظهور اسرار احدیه و بروز جواهر هویه میشد اینست که میفرماید یوم
تبدل الارض غیر الارض و از نسمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم
تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الظهور تتفکرون و دیگر معنی این آیه را ادراک
نما که میفرماید والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات
بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون مضمون آن اینست که همه زمین اخذ

اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست که مردم ادراک
نموده‌اند چه خسران او مرتب میشود و آنگهی این مسلّمست که حق منیع و مستغنی
که مرئی شود ببصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب بذات نیست
بلکه کفریست محض و الحادیست صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی انبیاء
امراو بسته‌اند که در قیامت باین امرها مأمور میشوند انهم لفی غایت بعیداً
و بغایه بعیده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم است و از سموات سموات
ادیان حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط
شده بود بقبضه قدرت و اقتدار قبض نموده و ارض منیعه تازه در قلوب
عباد مبسوط فرموده و ریاحین جدیده و گلهای بدیعه و اشجار منیعه از
صدور منیره انبات نموده و همچنین ملاحظه کن که سموات ادیان مرتفعه
در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شده و سماء بیان بامر الله مرتفع گشت
و بشمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده تزیین یافت اینست اسرار کلمات
که بی‌حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراجهای ظنون

ملتزم که از مصادر امریة ظاهر میشود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور
شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیده طیبه از اراضی جرزه فانیه و همیشه این
از سنت الهی در میان عباد بوده و چنانچه در کتاب مسطور است و همچنین آیه
قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از شرق بطحا بیثرب
رو به بیت المقدس توجه میفرمودند در وقت صلوة تا آنکه یهود بعضی سخنهای
ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل
کلام میشود تا اینکه آنحضرت بسیار مکدر شدند و ملحوظ تفکر و تحیر در سما نظر
میفرمودند بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری تقلب وجهک
فی السماء فلنولینک قبلة ترضیها تا آنکه در یومی آنحضرت با جمعی اصحاب
بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول
نمود و عرض کرد فول وجهک شطر المسجد الحرام در اثنای نماز حضرت
از بیت المقدس انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی الحین تزلزل و اضطراب
در میان اصحاب افتاد بقسمی که جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند این فتنه نبود
مگر برای امتحان عباد و الا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد

و در آن عصر هم بیت المقدس را اقرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب
نماید چنانچه در عهد اکثری انبیا که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل
داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که مابین این دو نبی آمدند هیچ
حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را
بتوجه همان جهت امر میفرمودند و نسبت اراضی هم آن سلطان حقیقی یکیست مگر
بر ارضی راکه در ظهور مظاهر خود تخصیص بامری دهد چنانچه میفرماید و لله
المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله با وجود تحقق این امور
چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
گردد بلی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نشود مگر
برای آنکه کل بمحک امتحان الله درآیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل
یابد اینست که بعد از اختلاف ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة التی کنت
علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه که مضمون آن
اینست که ما نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که بیت المقدس باشد مگر آنکه بدانیم
که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقبیه میشود یعنی اعراض مینماید و اطاعت

ینبوع جمیع علوم و اسرار از ایشان بحجاب مستور فرمایند و نیست این امور
مگر برای تربیت و خلاص نفوس از قفس نفس و هوی و الّا آن سلطان حقیقی لم یزل
بذات خود غنی بوده و از معرفت موجودات و لایزال بکینونت خود مستغنی خواهد بود
از عبادت ممکنات یک نسیم از غنای او جمیع عالم را بخلع غنا مفتخر نماید و یک قطره
از بحر جود او همه هستی را بحیات باقیه مشرف فرماید ولیکن چون مقصود
امتیاز حق از باطل و شمس از ظل است این است که در کل حین امتحانهای منزله
از جانب رب العزة چون غیث هاطل جاریست اگر قدری در انبیای قبل و
ظهور ایشان تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود تعقلی که از افعال و اقوالیکه
مخالف نفس و هوی است محتجب نمانند و همه حجبات را بنار سدره عرفان محترق
نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای
معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از بعثت روزی در سوق میگذشت
دو نفر را دید که با یکدیگر معارضه مینمودند یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست
آنحضرت او را اعانت نمود و مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب
مسطور است و ذکر تفصیل باعث تعویق و تعطیل مقصود

تا آنکه بخبر ان الملأ یأتمرون بک لیقتلوک مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف
بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی
مبارکه که بریه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیت از شجره لاشرقیه
ولاغربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی از نار موقده ربانی استماع
فرمود و مأمور بهدایت انفس فرعونیه گشت تا مردم را از وادی نفس و هوی
نجات داده بصحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع
جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد بدار السلام قرب رساند و چون در مدینه
فرعون وارد شد و تبلیغ نمود بآنچه مأمور بود فرعون زبان بی ادبی
گشود و گفت آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل اینکه
رب العظمه خبر داد از لسان فرعون که بموسی عرض نمود و فعلت فعلتک
التی فعلت وانت من الکافرین قال فعلتها اذا وانا من الضالین
ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین
حال تفکر در فتنه‌های الهی و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروف است

... از اعاظم و عظما او بزرگ
شده که مرتبه او را از مابین عباد برگزیده و بمرتبه هدایت کبری مأمور فرمود
و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بران بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا
باین اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علت
احتراز نفوس گردد و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت قدم
از عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه میشود که
بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین کلمه زبان گشود که یا لیتنی مت قبل هذا
وکنت نسیا منسیا که ترجمه آن اینست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر
و آنکه بودم از فراموش شدگان قسم بخدا که کبدها از استماع این سخن میگدازد
و درونها میریزد و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعدا و اعتراض اهل
کفر و شقا آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم میگفت طفلی که پدرش معین
نباشد چگونه میتوان بمردم معین نمود که این از روح القدس است این بود
که آن مخدره بقا آن طفل را برداشته بمنزل خود مراجعت فرمود تا چشم قوم براو
افتاد گفتند یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک

بکار رجال با نظر این فتنه کبری و امتحان عظمی شوید و از همه گذشته بهمان جوهر
روح که در میان قوم بنسبت بی پدری معروف بوده او را پیغمبر سنجید و
حجت خود نمود بر کل اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر امور
مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر میشود و چون
بر این جواهر اسرار مطلع شوی بمقصود آن نگار مطلع باشی و اقوال و افعال
آن ملیک با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی بقسمی که آنچه در افعال او مشاهده
شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او
بنظر آید اینست که این افعال و اقوال در ظاهر نقمتند برای فجار و در باطن
رحمتند برای ابرار اگر بدیده قلب ملاحظه رود در کلمات منزله از سماء مشیت
با امور مظهره از ملکوت قدرت یکسان مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد
چنانچه مذکور شد حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و
چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود قسم بمربی وجود و منزل کلمات که در حین بی تأمل
حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند کجا گوش میدهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس
ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته اگر صد هزار خروش برآری بگوش احدی
[illegible] عبارت انا اتقاه آورده

چشم انصاف الابصار بنمود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که مظهر این امور در

قیامت یوم الیوم ظاهر است با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود

این تمسکات بظنونات انفس مردوده شده چه نسبتها که دادند و چه بلاها

که وارد آوردند که در ابلاغ شب آن بظهور نیامده الله اکبر بیان که بدینمقام

رسید رایحه روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینه سبای

لایزالی وزید و اشارتش جانها را بشارت تازه بخشید و روحها فتوحی بی اندازه

بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بیشمار بیکران از آن یار بی نشان آورد

که خلعت ذکرا قد لطیفش بسی قاصر است و ردای بیان از قامت منیرش بس کوتاه

بی لفظ رمز کشف معانی مینماید و بی لسان اسرار تبیان میگوید و بلبلهای شاخسار

هجر و فراق را ناله و افغان می آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی

تعلیم مینماید و گلهای بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه

گری تلقین مینماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می بخشد و دقایق رموز

و رقائق آنرا در صدر عشاق بودیعه میگذارد و تفسیر عنایت در این ساعت فرموده

که روح القدس بغایت حسرت میبرد قطره را امواج بحری داده و ذره را

طراز خورشیدی عنایت نموده و الطاف بمقامی رسیده که جُعل قصد نافه

سنت نموده و خاصیتش در مقابل آفتاب مقرر گردیده مرده‌ها را معجزه حیات
از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر مسند علم منزل داده و ظالمان را
بر فراز عدل محل معین نموده و عالم هستی بجمیع این عنایات حامل گشته تا کی
اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده
را بکوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بعد و نیستی را بسرادق
قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبهای قدس انبات
نماید و از ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بشکافد باری نخچیان سدره
عشق در سیناهای حب مشتعل شده که به آبهای بیان افسرده گردد و یا آتام
پذیرد و عطش این حوت را بحور نشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار
مقر نگزیند پس ای برادر سراج روح را در مشکات قلب بدهن حکمت برافروز
و بزجاج عقل حفظش نما تا نفسهای انفس مشرکه او را خاموش نکند و از نور
باز ندارد و کذلک نرش علیک من انوار شموس الحکمة و العرفان لتطمئن
بها قلبک و تکون من الذینهم کانوا بجناحین الایقان فی هواء العلم طیارا
و قوله حینئذ یظهر علامة ابن الانسان فی السماء یعنی بعد از کسوف شمس

... و علامت ظاهر میشود علا
ابن الانسان در آسمان و مقصود از سماء سماء ظاهر است که قریب ظهور آن
فلک سموات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت در آسمان
نجمی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشر است خلق سموات را بظهور آن نیر اعظم
و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر میشود که مبشر است اهل ارض را بآن فجر اقوم
اکرم و این دو علامت در سماء ظاهر و سماء باطن قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته
چنانچه شنیده‌اید از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آنحضرت نمرود خوابی دید
و کهنه را خواست اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء و همچنین شخصی در ارض
ظاهر شد که مردم را بشارت میداد بر ظهور آنحضرت و بعد از او حکایت
کلیم الله بود که کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع
شد که دال است بر انعقاد نطفه که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست
و همچنین عالمی پیدا شد که شبها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی میفرمود
و اطمینان میداد چنانچه در کتب مسطور است و اگر تفصیل این امور
ذکر شود این رساله کتابی میشود و دیگر دوست ندارم حکایات واقعه قبل را
ذکر نمایم و خدا شاهد حال است که این بیانهم که میشود نیست مگر از کمال حب

باحجاب که شاید جمیع فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان
بر بحر علم وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند الا
این عبد اشتغال بامثال این امور را ذنبی عظیم میدانم و عصیانی کبیر میشمرم و همچنین
نزدیک ظهور عیسی شد چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی
در سما باثر آن نجم آمدند تا داخل شدند شهری که مقر سلطنت هیرودس بود
و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرف او بود و کانوا قائلین این
هو المولود ملک الیهود لانا قد راینا نجمه فی الشرق و وافینا لنسجد له و بعد
از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد این علامت
در سماء ظاهر و علامت در سماء باطن که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن
ذکریا بود که مردم را بشارت میداد بظهور آنحضرت چنانچه میفرماید
ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا مقصود
از کلمه حضرت عیسی است که یحیی مبشر بظهور او بود و در الواح سماوی هم
مسطور است کان یوحنا یکرز فی بریة یهودا قائلا توبوا فانه اقترب
ملکوت السموات و مقصود از یوحنا یحیی است و همچنین قبل از ظهور جمال
محمدی آثار سماء ظاهری ظاهر شد و آثار باطن که مردم را در ارض بشارت

میداد و مدّ ظهور آن شمس هویه چهار الف بود و مدّ واحد ابعد و احد حیا که دو روز
که موسوم بسلمان شد بشرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک
میرسید روزبه را نزد دیگری میفرستاد و تا نوبت بچهارم رسید و او در حین
موت فرمود ای روزبه بعد از تکفین و تدفین من برو بحجاز که شمس محمدی
اشراق مینماید و بشارت باو ترا ملقای آنحضرت تا رسید باین امر بدیع منیع
و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده اند و همچنین در ارض هم
نورین نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما پس از این معانی مبرهن شد که قبل
از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات الظهور در آسمان ظاهره آسمان
باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیانست ظاهر میشود و آن
ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای
لقای آن شمس هویه و قمر احدیه و قوله و ینوح کل قبایل الارض و یرون ابن
الانسان آتیاً علی سحاب السماء مع قوة و مجد کبیر تلویح این بیان آنست
که یعنی در آنوقت نوحه میکنند عباد از جهة فقدان شمس جمال الهی و قمر علم
و انجم حکمت لدنی و در این اثنا مشاهده میشود که آن طلعت موعود و جمال
معبود از آسمان نازل میشود در حالتیکه بر ابر سوار است یعنی آن جمال

الهی از سموات مشیت ربانی در هیکل بشری ظهور میفرماید و مقصود از سما
نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است
و این کینونات قدیمه اگرچه بحسب ظاهر از بطن امهات ظاهر میشوند
ولکن فی الحقیقه از سموات امر نازلند و اگرچه بر ارض ساکنند
ولکن بر رفرف معانی متکئند و در حینی که میان عباد مشی مینمایند در هواهای
قرب طایرند بی حرکت رجل در ارض روح مشی مینمایند و بی پر بمعارج احدیه
پرواز فرمایند در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند و در
هر آنی ملکوت غیب و شهود را سیر نمایند بر عرش لا یشغله شأن عن
شأن واقفند و بر کرسی کل یوم هو فی شأن ساکن از علو قدرت سلطان
قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می شوند اینست که میفرماید از آسمان
نازل میشود و لفظ سماء در بیانات شموس معانی بر مراتب کثیره اطلاق میشود
مثلا سماء امر و سماء مشیت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان
و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال ذلک و در هر مقام
از لفظ سما معنیی اراده میفرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین
کاسهای ازلیه احدی ادراک ننماید مثلا میفرماید و فی السماء رزقکم

من السماء. با اینکه از لسان علما و اسماط ... میشود اگر قدری مرآت
قلب را از غبار عارضه پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلیات
کلمه جامعه ربوبیه را در هر ظهوری ادراک مینمائی و بر اسرار علم واقف
میشوی ولیکن تا حجبات علمیه را که مصطلح بین علماست بنار انقطاع نسوزانی
بصبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی و علم بر دو قسم منقسم است علم الهی
و علم شیطانی آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تخیلات
انفس ظلمانی باهر معلم آن حضرت باری و معلم این وساوس نفسانی
بیان آن اتقوا الله یعلمکم الله و بیان این العلم حجاب الاکبر اثمار آن شجره صبر و
شوق و عرفان و محبت و اثمار این شجره کبر و غرور و نخوت و از بیانات
صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی
که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمیشود این شجره جز بغی و فحشا
ثمری نیارد و جز غل و بغضا حاصلی نبخشد ثمرش سم قاتل است و ظلش
نار مهلک فنعم ما قال تمسک باذیال الهوی واخلع الحیا و خل سبیل الناسکین
وان جلّ ... صدور را از جمیع ... پاک نمود قلب ... از همه [illegible]

مخفات مقدس ... فرمود تا حل ادراک الهامات غیبی شود و حریم اسرار
علوم ربانی گردد اینست که میفرماید السالک فی النهج البیضا و الرکن الحمرا
لن یصل الی مقام وطنه الا بکف الصفر عما فی ایدی الناس اینست شرط سالک
درست تفکر و تعقل فکر نموده تا بحجاب بر مقصود کتاب واقف شوی
باری از مطلب دور ماندیم اگرچه همه ذکر مطلب است ولیکن قسم بخدا آنچه
میخواهم اختصار نمایم و باقل کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست
رفته و با وجود این چه قدر از لئالی بیشمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه
مقدار حوریات معانی که در غرفهای حکمت مستور گشته که احدی مس آنها
ننموده لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان و با همه این بیانات گویا حرفی از
مقصود ذکر نشده و رمزی از مطلوب مذکور نیامد تا کی محرمی یافت شود
و احرام حرم دوست بندد و بکعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان
اسرار بیان بشنود و بیابد پس از این بیانات محکمه و اضحه لائحه مقصود
از سماوات آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت و اینکه میفرماید با ابر و غمام
نازل میشود مقصود از ابر آن اموریست که مخالف نفس و هوای ناس است
چنانچه ذکر شد ... [illegible]

قواعد و رسوم عادیه و تقدم مؤمنین از عوام بر معرضین از علما و همچنین ظهور
اشتمال ازلیه بر حدودات بشریه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزت
و ذلت و نوم و یقظه و امثال ذلک از آنچیزهاست که مردم را بشبهه
می اندازد و منع مینماید همه این حجبات بغمام تعبیر شده از آیت انغامیکه سموات
علم و عرفان کل من فی الارض باو میشکافد و شق میگردد چنانچه میفرماید یوم
تشقق السماء بالغمام و همچنانکه غمام ابصار ناس را منع مینماید از مشاهده
شمس ظاهری همین قسم این شئونات مذکوره مردم را منع می نماید از
ادراک آن شمس حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفار و قالوا
مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لولا انزل الیه ملک
فیکون معه نذیرا مثل اینکه ملاحظه میشد از انبیا فقر ظاهری و ابتلای
ظاهری و همچنین لزومات عنصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث
امکانیه چون این مراتب از آن هیاکل قدسیه ظاهر میشد مردم در صحراهای شک
و ریب و بیابانهای وهم و تحیر متحیر می ماندند که چگونه میشود نفسی از جانب خدا

بامور جزئیه شود چنانچه شنیده‌اند از ابتلای هر نبی و اصحاب او از فقر و امراض
و ذلت چنانچه سرهای اصحاب ایشان را از شهرها بهدیه میفرستادند و ایشان را
منع مینمودند از آنچه باو مامور بودند و هر کدام در دست اعدای
دین مبتلا بودند بقسمی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند
و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع میشود همان
غمامیست تیره که حایل میشود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق
هویه اشراق فرموده زیرا که سالها عباد بر تقلید آبا و اجداد باقی هستند و باداب
و طریقی که در آن شریعت مقرر شده تربیت یافته‌اند یکمرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند
شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریه با ایشان یکسان است
و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیه که در قرنهای متواتره بآن تربیت یافته‌اند
و مخالف و منکر آنرا کافر و فاسق و فاجر دانسته‌اند همه را از میان بردارد
البته این امور حجاب و غمام است از برای آنهائیکه قلوبشان از سلسبیل
انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده و بمجرد استماع این امور چنان

[illegible]

اولی و این زمان نیز ملاحظه شد پس باید جهدی نمود تا باعانت غیبی از این حجبات
ظلمانی و غمام امتحانات ربانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را بنفسه
بشناسیم و اگر هم حجت بخواهیم بیک حجت و برهان اکتفا نمائیم تا بمنبع فیض
نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرفست فائز گردیم نه آنکه
هر روز بخیالی اعتراض نمائیم و بهوائی تمسک جوئیم سبحان الله با وجود
آنکه از قبل این امورات را بتلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند
تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر الجود فیوضات محروم
نسازند مع ذلک امر چنین واقع میشود که مشهود است و این مضمونات در قرآن
هم نازل شده چنانچه میفرماید یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام و علمای
ظاهر بعضی این آیه را از علایم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند که مضمون
آن اینست که روزیکه میآید خدا در سایه ابر و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب
سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه
از قبل ذکر شد و همچنین میفرماید یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس
هذا عذاب الیم که مضمون آن اینست که روزیکه میآید آسمان بدودی آشکار

وفرو میگیرد مردم را و اینست عذاب الیم و چنین امورا تراکه مغایر نفس
خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت رب العزة محک و میزان
قرار داده و بآنها امتحان میفرماید عباد خودرا و تمیز میدهد سعید را از شقی
و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد و اختلافات و نسخ و هدم رسومات
عادتیه و انعدام اعلام محدوده را بدخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام
دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذابیست برای
انهاکه هرچه میخواهند رفع آن نمایند قادر نیستند و بنار نفس در هر حین بعذابی
جدید معذبند زیرا که هرچه میشنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی اطراف
ارض ظاهر شده و هر روز در علو است ناری جدید در قلوبشان مشتعل میشود
و آنچه ملاحظه مینمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز
بعنایت الهی محکمتر و راسختر میشوند اضطراب تازه در نفوسشان
ظاهر میگردد و در این ایام که بحمد الله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که
جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صدهزار جان بدل
و جان رایگان در ره دوست ایثار مینماید ملاقات نمایند از خوف اظهار

قل موتوا بغیظکم ان الله علیم بذات الصدور و عنقریب است که
اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع
دیار ظاهر مشاهده فرمائی باری اکثر علما چون این آیات را ادراک ننموده
و از مقصود قیامت واقف نشده اند لهذا جمیع ابقیامت موهوم من حیث
لا یشعر تفسیر مینمایند خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشند از تلویح
همین دو آیه جمیع مطالب را که مقصود است ادراک میشود و بصبح منیر ایقان
بعنایت رحمن واصل میگردند کذلک تغن علیک حمامة البقاء علی افنان
سدرة البهاء لعلّ تکونن فی مناهج العلم و الحکمة باذن الله مسلوکا و قوله یرسل
ملائکته الی آخر القول مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که بقوهٔ روحانی صفات
بشریه را بنار محبت الهی سوختند و بصفات عالین و کروبیین متصف گشتند
چنانچه حضرت صادق در وصف کروبین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند
خلف عرش و از ذکر خلف العرش اگرچه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب
ظاهر و هم بر حسب باطن ولیکن در یکمقام دلالتست بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام

این قول آنحضرت و حال مشاهده کن چه قدر از این خلق بی انصاف که رائحهٔ
ایمان نشنیده‌اند مع ذلک کسانی را که بقول ایشان ایمان محقق میشود نسبت
کفر میدهند باری چون این وجودات قدسیه از عوارض بشریه پاک و مقدس
گشتند و متخلق باخلاق روحانیین و متصف باوصاف مقدسین شدند لهذا
اسم ملائکه بر آن نفوس مقدسه اطلاق گشته باری اینست معنی این کلمات که هر
فقرهٔ آن بآیات واضحه و دلیلهای متقنه و براهین لائحه اظهار شد و چون امم
عیسی بمعانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای
ایشان ادراک نموده اند ظاهر نشد لهذا بمظاهر قدسیه از آن یوم تا حال اقبال
ننمودند و از جمیع فیوضات قدسیه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیه
محجوب گشتند اینست شأن این عباد در یوم معاد و اینقدر ادراک ننمودند
که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر
شود دیگر کرا یارای انکار و اعراض میماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم
و متقی تفصیل میشود مثلا انصاف دهید که اگر این عبارات که در انجیل

باشد بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب تعسّمی احاطه میکند که قادر بر حرف
و تکلّم نیستند تا چه رسد بر ردّ و قبول و نظر بعدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای
نصاری با آنحضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند
آن ملائکه که در کتب مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت
نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان
خبر داده که لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیراً که مضمون و اینست
چرا فرو فرستاده نشد با محمّد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمانرا
که در همهٔ اعصار و اعصار اینگونه اعتراضات و اختلافات در میان قوم
بوده و همیشه ایّام مشغول بزخارف قول میشدند که فلان علامت ظاهر نشد
و فلان برهان ظاهر نیامد و این مرضها عارض نمیشد مگر آنکه تمسّک بعلمای
عصر میجستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیّه و ایشانهم
نظر باستغراق در شئونات نفس و اشتغال بامورات دنیهٔ فانیه این شموس
باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود میدیدند و معانی کلمات

مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعی و مقرّند بحدیث مشهور که میفرماید حدیثنا
صعب مستصعب و در جای دیگر میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لا یحتمله الّا
ملک مقرّب او نبیّ مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان و مسلّم است نزد خود
ایشان که هیچیک از این ثلاثه در حقّ ایشان صادق نیست دو قسم اوّل که واضح
است و امّا ثالث هرگز از امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محکّ الهی جز غشّ
چیزی از ایشان بظهور نرسید سبحان الله با وجود اقرار باین حدیث علمائیکه در
مسائل شرعیّه هنوز در ظنّ و شکّند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیّه و جواهر
اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم مینمایند و میگویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است
هنوز ظاهر نشده با اینکه رائحه معانی احادیث را ابداً ادراک ننموده و غافل
از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق
علیه یمرّون و هم لظهور العلامة ینتظرون قل یا ملأ الجهّال فانتظروا کما
کان الّذین من قبلکم لمن المنتظرین. و اگر از ایشان سؤال شود که از شرائط ظهور
انبیای بعد که در کتب قبل است از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس
[illegible]

و ... ان ... که ... آن ... را در دنیا بینید و علم بر کفر آنها نموده اید چون عاجز

از جواب میشوند تمسک باین نمایند که این کتب تحریف شده و من عند الله

نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت میدهد از اینکه من عند الله

است و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است لو انتم تعرفون و با اینکه

مقصود از تحریف را در اینمدت ادراک نموده اند بل در آیات منزله و کلمات

مرآیای احمدیه ذکر تحریف غالین و تبدیل متکبرین هست ولیکن در مواضع

مخصوصه ذکر شده و از آنجمله حکایت ابن صوریاست که در وقتیکه اهل خیبر

در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطهٔ فرقان سؤال نمودند و آنحضرت

فرمود حکم خدا رجم است و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست

حضرت فرمود از علمای خود که را مسلم و کلام او را مصدق اید ابن صوریا را

قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود اقسمک بالله الذی فلق

لکم البحر و انزل علیکم المنّ و ظلل لکم الغمام و نجیکم من الفرعون و ملائه و فضلکم علی

الناس بان تذکر لنا ما حکم به موسی فی قصاص الزانی المحصن و الزانیة

المحصنة که مضمون او اینست که آنحضرت ابن صوریا را باین قسمهای مؤکد

قسم داد که در تورات حکم قصاص در زنا محصن چه نازل شده عرض نمود یا محمد

[illegible] آنحضرت [illegible] نمود پس چرا این ظلم میان یهود ممسوخ شده و چرا
عرض نمود چون بخت النصر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رسانید
دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل و علمای آنعصر نظر بقلت
یهود و کثرت عمالقه مشاوره و جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه
از دست بخت النصر نجات یافتند بحکم کتاب مقتول میشوند و باستیصال حکم قتل را
از میان بالمره برداشتند باری در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این
آیه عرض نمود یحرفون الکلم عن مواضعه این یک موضع بود که ذکر شد و در
این مقام مقصود از تحریف چنانست که این همج رعاع فهم نموده اند چنانچه بعضی
میگویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب
محو نمودند و مخالف آنرا ثبت کردند این قول نهایت بی معنی و بی اصل است
آیا میشود کسیکه معتقد بکتابی گشته و من عند الله دانسته او را محو نماید
و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود منحصر بمکه و مدینه نبود که بتوانند
تغییر دهند و یا تبدیل نمایند بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع
علمای فرقان بآن مشغولند و آن تفسیر و معنی نمودن کتابست بر هوی و میل
خود و چون یهود در زمان آنحضرت آیات تورات را که مدل بر ظهور آنحضرت بود

درباره آنها صدور یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نموده
امت فرقان آیات کتاب و علامات ظهور را بمیل و هوای خود تفسیر مینمایند
چنانچه مشهود است و در مقام دیگر میفرماید و قد کان فریق منهم یسمعون
کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون و این آیه هم دلالت بر تحریف
معانی کلام الهی نه در محو کلمات ظاهره چنانچه از آیه مستفاد میشود و عقول مستقیمه
هم ادراک مینماید و در موضع دیگر میفرماید فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم
ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا الی آخر الآیه و این آیه
در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شده که آن علما بواسطه استرضای
خاطر اغنیا و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر الواحی چند برد حضرت
نوشتند و بدلایلی چند مستدل شدند که ذکر آنها جایز نه و نسبت دادند آن الواح
را که از اسفار تورات مستفاد گشته چنانچه الیوم مشاهده میشود که چه مقدار
رد بر این امر بدیع علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این مفتریات
مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولو الالباب است باری مقصود

و افترای صرف است بلی ذکر تحریف بانچه ذکر شد در اماکن مشخصه هست
چنانچه بعضی از آنرا ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم
ظاهریه هم نزد بعضی از اتباعین الهی هست و دیگر معارضین باین خیال نخفته و معارضه
نمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر آن
مراتب و مطالب را نموده اند و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است
درباره یهود نازل شده لو انتم فی جزایر علم الفرقان تحبرون اگر چه از بعضی حمقاء
ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و به آسمان رفته
دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جل و عز
ثابت میشود زیرا که بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غایب شد و بفلک
چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حق جل ذکره که اعظم برهان او است
میان خلق او او هم غایب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق
شمس محمدی بچه متمسکند و بکدام امر مأمور و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی
میشوند و محل نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی میگردند از همه گذشته

ازآنکه انوار الله نور السموات والارض عالم را احاطه نموده و سرادق
عصمت و حفظ و باقی الله الآن بیم نوره مرتفع گشته دید قدرت و ید
ملکوت کلشیء مبسوط و قائم شده کمر همت را محکم باید بست که شاید بعنایات
و مکرمت الهی در مدینه قدسیه انا لله وارد شویم تا بمواقع عز انا الیه راجعون
مقر یابیم انشاء الله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا
ادراک مراتب مالانهایه عرفان نمائید و حق را اظهر از آن ببینید که در اثبات
وجودش بدلیل محتاج شوید و یا بحجتی تمسک جوئید ای سائل محب اگر
در هوای روح و حانی طائری حق را ظاهر فوق کلشیء بینی بقسمی که جز
او را نیابی کان الله و لم یکن معه من شیء و این مقام مقدس از آنست که
بهیچ دلیل مدلل شود و یا آنکه برهانی باهر آید و اگر در فضای قدس حقیقت
سایری کل اشیا بمعروفیت او معروفند و او بنفسه معروف بوده
و خواهد بود و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن بآنچه خود فرموده اولم
یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب اینست حجتی که خود قرار فرموده
اعظم از این حجتی نبوده و نیست دلیله آیاته و وجوده اثباته و در این وقت

از اهل بیان و عرفا و حکما و شهدای آن استدعا مینمایم که وصایای الهی را
که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر بأصل امر باشند
که مبادا امین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقایق و نور الانوار متمسک
ببعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان
وارد آمد چه که آن سلطان هویه قادر است بر آنکه جمیع بیان و خلق او را بحرفی از بدایع
کلمات خود قبض روح فرماید و یا بحرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور
نفس و هوی محشور و مبعوث نماید ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی بایمان باو
و ادراک ایام و لقای او میشود لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق
والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر فلتسمعن یا اهل
البیان ما وصیناکم بالحق لعل تسکنن فی ظل کان فی ایام الله ممدوداً

الباب المذکور فی بیان آن شمس الحقیقه و مظهر نفس

الله لیکونن سلطاناً علی من فی السموات والارض وان لن یطیعه احد
من اهل الارض و غنیاً عن کل من فی الملک وان لم یکن عنده دینار
کذلک نظهر لک من اسرار الامر و نلقی علیک من جواهر الحکمة

مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر
و زمان که از خیام غیب هویه بعالم شهاده ظهور میفرمایند برای تربیت
ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب
ظاهر میشوند چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محل ظهور یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید و بر اولو العلم و افئده منیره واضح است که غیب هویه و ذات
احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالیست
از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی لم یزل در ذات خود غیب بوده
و هست و لا یزال بکینونه خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدرکه
الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر چه میان او و ممکنات
نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه
زیرا که جمیع من فی السموات و الارض بکلمه امر او موجود شدند و باراده
او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات بعرصه شهود و هستی قدم
گذاشتند سبحان الله بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده

[illegible] جمیع انبیا و اوصیا و علما و
و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن
حقیقة الحقایق مقر و مذعن شده‌اند و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه
ممکنات مسدود شد لهذا باقتضای رحمت واسعه سبقت رحمته کل شیء و وسعت
رحمتی کل شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عز انسانی
در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه و ساذج قدمیه
و این مرایای قدسیه و مطالع هویه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود
حکایت مینمایند مثلا علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او
و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان
از ظهور او و ایشانند مخازن علوم ربانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر
فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه میفرماید لا فرق بینک و
بینهم الا بانهم عبادک و خلقک و اینست مقام انا هو و هو انا
که در حدیث مذکور است و احادیث و اخبار که دال بر این مطلب بسیار است
و این بنده نظر باختصار متعرض ذکر آنها نشدم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است
محال بروز صفات و اسمای الهیه هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی شمس

...ی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن جلی در عالم معنی تیغ
نشی تجلیت هستی مفتخر نباید و بوجود مشرف نشود و چه آفتابهای معارف
که در ذره مستور شده و چه بحرها حکمت که در قطره پنهان گشته خاصه
انسان که از بین موجودات باین خلع تخصیص یافته و باین شرافت ممتاز
گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف
ظاهر و هویدا است و کل این اسما و صفات راجع باوست اینست که فرموده
الانسان سرّی و انا سرّه و آیات متواتره که دال و مشعر بر این مطلب
رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه و صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه میفرماید
سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم و در مقام دیگر میفرماید و فی انفسکم
افلا تبصرون و در مقام دیگر میفرماید و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم
انفسهم چنانچه سلطان بقا روح من فی سرادق العما فدا میفرماید من عرف
نفسه فقد عرف ربه قسم بخدا ای مخدوم من اگر قدری در این عبارات
تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیه و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی
باری از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه
هستند هر کدام بقدر استعداد خود دال و مشعر بر معرفت الهیه بقسمی که احاطه

میفرماید ایکون لغیرک من الظهور مالیس لک حتی یکون هو المظهر لک
عمیت عین لاتراک و باز سلطان بقا میفرماید ما رایت شیئا الا و قد رایت
الله فیه او قبله او بعده و در روایت کمیل نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی
هیاکل التوحید آثاره و انسان که اشرف و اکمل مخلوقاتست اشد دلیلا
و اعظم حکایة است که از سایر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او
مظاهر شمس حقیقتند بلکه ماسوای ایشان موجودند باراده ایشان و متحرکند بافاضه ایشان
لولاک لما خلقت الافلاک بلکه کل در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود
بحتند بلکه منزه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است وصف ایشان از وصف ماسوی و
این هیاکل قدسیه مرایای اولیه ازلیه هستند که حکایت نموده اند از غیب
الغیوب و از کل اسما و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت
و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات از ظهور این جواهر
احدیه ظاهر و هویداست و این صفات مختص ببعضی دون بعضی نبوده
و نیست بلکه جمیع انبیای مقربین و اصفیای مقدسین باین صفات موصوف

پس معلوم و محقق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای
غیر متناهیه انبیا و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل
نوریه برحسب ظاهر ظاهر شود و خواه نشود نه اینست که اگر صفتی
برحسب ظاهر از آن ارواح مجرده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن
محال صفات الهیه و معدن اسماء ربوبیه شود لهذا بر همهٔ این وجودات منیره
و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن
جاریست اگرچه برحسب ظاهر بسلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند و این فقره
بر هر ذی بصری ثابت و محقق است و دیگر احتیاج برهان نیست بلی این عباد
چون از عیون صافیهٔ منیرهٔ علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ ننمودند
لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سایرند و از بحر عذب
فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائف چنانچه در وصف ایشان
رفاه هویه بیان فرموده و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا
و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بانهم کذبوا بآیاتنا و کانوا

وضلالت را مشاهده کنند او را برای خود راه وصول بحق قرار دهند
واین اقبال باطل واعراض از حق ظاهر نشد یعنی باین ضلالت وگمراهی مبتلا
نشدند مگر بجزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را وبودند از نزول آیات ما
وظهورات آن غفلت کنندگان چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که
کرورها آیات الهیه از سماء قدرت ورحمت نازل شد باوجود این جمیع خلق اعراض
نموده وتمسک جسته اند باقوال عبادی که یک حرف از آنرا ادراک ننمایند از
اینجهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده وخود را از رضوان
علم احدیه ورياض حکمت صمدیه محروم نموده اند باری راجع بمطلب
میشویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث ماثوره از انجم
مضیئه وارد شده باوجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقق
یافت چنانچه اصحاب واولیای او در دست ناس مبتلا ومحصور بوده
وهستند ودر نهایت ذلت وعجز در ملک ظاهرند بلی سلطنتی که در کتب
در حق قائم مذکور است حق ولاریب فیه ولیکن آن نه آن سلطنت وحکومت

مسطور است و این تخصیص بقائم ندارد و در حق جمیع مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت
و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه‌اند و
مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از سلطنت احاطه
و قدرت آنحضرت است بر همه ممکنات خواه در عالم ظاهر باستیلای
ظاهری ظاهر شود یا نشود و این بسته باراده و مشیت خود آنحضرت است
ولیکن بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر
که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصا و ادراک
مینمایند بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هریک از شموس حقیقت
بنفسه ظاهر میشود و آن احاطه باطنیه است که بآن احاطه مینمایند کل
من فی السموات والارض را بعد باستعداد و کون و زمان خلق در عالم
ظاهر بظهور میاید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر
و هویداست و در اول امر آنحضرت آن بود که شنیده‌اید که چه مقاله از اهل کفر و
ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و ساذج

ازلی را سبب رستگاری خود میدانستند زیرا که جمیع علمای عصر مثل عبدالله
اُبَیّ و ابوعامر راهب و کعب بن اشرف و نضر بن حارث جمیع آنحضرت را
تکذیب نمودند و نسبت بجنون و افترا دادند و نسبتهائیکه نعوذ بالله من
ان یجری به المداد و تتحرک علیه القلم او یحمله الالواح الی این نسبتها بود که سبب
ایذای مردم نسبت بآنحضرت شد و این معلوم و واضح است که علمای وقت
اگر کسی را رد و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس میاید چنانچه
بر سر این بنده آمده و دیده شد اینست که آنحضرت فرمود ما اوذی نبی بمثل
ما اوذیت و در فرقان نسبتهائیکه دادند و اذیتهائیکه بآنحضرت نمودند همه مذکور است
فارجعوا الیه لعلکم انتم بمواقع الامر تطلعون حتی قسمی بر آنحضرت سخت شد
که احدی بآنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که خدمت
آنحضرت میرسید کمال اذیت را باو وارد می نمودند در اینموقع یک آیه ذکر
مینمائیم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آنحضرت نوحه و ندبه
نمائی و آن آیه در وقتی نازل شد که آنحضرت از شدت بلایا و اعراض ناس

نازل شد و این آیه تلاوت شود و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت

ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء که ترجمه آن اینست که اگر بزرگ

است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو بار منافقین و ایذای

ایشان پس اگر مستطیعی و میتوانی طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی بسوی

آسمان که تلویح بیان اینست که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه

در زیر زمین پنهان شوی و یا باسمان فرار نمائی و حال امروز مشاهده نما که چه

قدر از سلاطین باسم آنحضرت تعظیم مینمایند و چه قدر از بلاد و اهل آن که در ظل او ساکنند

و بنسبت بآنحضرت افتخار دارند چنانچه بر منابر و گلدسته‌ها این اسم مبارک را

بکمال تعظیم و تکریم ذکر مینمایند و سلاطینی هم که در ظل آنحضرت داخل نشده‌اند و قمیص

کفر را تجدید ننموده‌اند ایشان هم ببزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقر و معترفند

اینست سلطنت ظاهره که مشاهده میکنی و این لابد است از برای جمیع انبیا

که یا در حیات و یا بعد عروج ایشان بموطن حقیقی ظاهر و ثابت میشود چنانچه

الیوم ملاحظه میگردد ولیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا یزال طائف

حول ایشان است و همیشه با ایشانست و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنی

است که احاطه نموده کل من فی السموات و الارض را و از جمله سلطنت

ng page

د از آن شمس احدیه طالع شد یا سعیدی از بیان آیه جلوه نمایه نور و
و سعید و شقی و مؤمن و کافر فصل فرمود و جمیع اشارات و دلالات قیامت
که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره جمیع تنزیل همان یک آیه هویدا
شد و بعرصه شهود آمد و همچنین آن آیه منزله رحمت بود برای ابرار یعنی آنهائیکه حین
استماع گفتند سمعنا و اطعنا و نقمت شد برای فجار یعنی آنهائیکه بعد از استماع
گفتند سمعنا و عصینا و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر خیلی
دیده اید که آنهائیکه اقرار نمودند با آنهائیکه انکار نمودند در صدد جان و مال هم برآمدند
و چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشقها که از معشوق ها احتراز جستند و این
حاد و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبتها را از هم قطع نمود و از جهت ملاحظه
فرمائید که چگونه وصل نمود مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سالها شیطان
نفس تخم کینه و عدوان مابین ایشان کاشته بود و بسبب ایمان باین امر بدیع
منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند کذلک
یؤلف الله بین قلوب الذینهم انقطعوا الیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل
بایادی العز مشروبا و دیگر آنکه چه قدر از مردم مختلف العقاید و مختلف المذاهب

در مشکاة احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود این بود
که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزا مفتوح گشت چنانچه از زبان
مشرکین روح الامین خبر داده ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت
لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین مضمون آن اینست که اگر بگوئی
باین مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن هر آینه میگویند آنهائیکه کافر شدند
بخدا و آیات او نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا و در جای دیگر
میفرماید و ان تعجب فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید که ترجمه
آن اینست که میفرماید اگر عجب میداری پس عجب است قول کافران و معرضان
که میگویند که آیا ما تراب بودیم و از روی استهزا میگفتند که آیا مائیم مبعوث
شدگان اینست که در مقام دیگر فرموده میفرماید افعیینا بالخلق الاول بل هم
فی لبس من خلق جدید که مضمون آن اینست که آیا ما عاجز و مانده شدیم
از خلق اول بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید و علمای تفسیر و
اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک ننمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند
لهذا آمدند بقاعده نحو استدلال نمودند که اذا اگر بر ماضی در آید معنی مستقبل افاده

فی الصور ذلک یوم الوعید وجاءت کل نفس معها سائق وشهید که معنی ظاهر آن
اینست دمیده شد در صور و آنست یوم وعید که بنظرها بسیار بعید بود و آمد
هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه و در مثل اینمواقع با ذکر کلمهٔ
اذا را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است
لهذا بفعل ماضی اداشده که گویا گذشته است ملاحظه فرمائید چه قدر بی ادراک
و بی‌تمیزند که نفخهٔ محمدیه را که با این صریحی میفرماید از افاضه این فقره الهی خود را محروم
نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست میشوند با اینکه تحقق وجود
اسرافیل و امثال او بلسان خود آنحضرت شده قل اتستبدلون الذی هو خیر لکم
فبئس ما استبدلتم بغیر حق و کنتم قوما سوءا آخرین بلکه مقصود از صور صور محمدیه است
که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت قیام آنحضرت بود بر امر الهی و دعای خلایق را
که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیه مخلع فرمود و بحیات
تازه بدیعه زنده نمود اینست وقتیکه آنجمال احدیه اراده فرمود که رمزی
از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این
آیه آورد فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا

میدیدند و میگویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد تو در جواب بگو که شاید
اینکه نزدیک باشد تلویح همین یک آیه مردم را کافی است اگر بنظر دقیق ملاحظه نمایند
سبحان الله چه قدر آن قوم از سبل حق دور بودند با اینکه قیامت بقیام آنحضرت
قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریه
مینمودند و معتکف بودند بتماثیلیکه علمای عصر بافکار عاطل باطل جسته‌اند و از شمس
عنایت ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته‌اند بلی جعل از روایح قدس ازلی
محروم است و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب در گریز و این مطلب در همه اعصار
در حین ظهور مظاهر حق بوده چنانچه عیسی میفرماید لابد لکم بان تولدوا مرة اخری و در
مقام دیگر میفرماید من لم یولد من الماء و الروح لن یقدر ان یدخل ملکوت الله
لان المولود من الجسد جسد هو و المولود من الروح و هو الروح که ترجمه آن اینست
که نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی قابل ورود
و دخول در ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه از جسد ظاهر شده و تولد یافت
پس اوست جسد و متولد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح خلاصه
معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفحه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند

حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود و
در جمیع کتب و الواح و صحائف مردمی را که از جامهای لطیف معارف نچشیده
و از فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده بر آنها حکم موت و نا
و عدم بصر و قلب و سمع شده چنانچه از قبل ذکر شده لهم قلوب لا یفقهون بها
چنانچه در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش
وفات نموده و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود
و او را دفن و کفن نموده راجع شود آنجوهر انقطاع فرمود دع الموتی لیدفنوا الموتی
یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها را همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت
امیر آمدند یکی را بیتی بود که اراده بیع او داشت و دیگری مشتری بود و قرار بر آن
داده بودند که باطلاع آنحضرت این مبایعه وقوع یابد و قباله مسطور گردد آن مظهر امر
الهی بکاتب فرمودند که بنویس قد اشتری میت عن میت بیتا محدودا بحدود
اربعة حد الی القبر و حد الی اللحد و حد الی الصراط و حد اما الی الجنة و اما الی النار
حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت بمحبت

تعقل شود در همین بیان آنحضرت کشف جمیع امور میشود که مقصود از لحد و قبر و صراط
و جنت و نار چه بود و لیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی
مدفون شدند خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید میدانید که حیات
حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات
شریکند و لیکن این حیات مخصوص است بصاحبان افئدهٔ منیره که از بحر ایمان
مشروب شدند و از ثمرهٔ ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را
فنا از پی نیاید چنانچه فرموده اند المؤمن حیّ فی الدارین اگر مقصود حیات ظاهری
جسدی باشد که مشاهده میشود موت او را اخذ مینماید و همچنین بیانات دیگر که در همه
کتب مذکور و ثبت شده دلیل است بر این مطلب عالی و کلمهٔ متعالی و همچنین آیهٔ مبارکه
که در حق حمزهٔ سید الشهداء و ابوجهل نازل شده برهانیست واضح و حجتیست
لایح که میفرماید اومن کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس
کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل
که حمزه بردای مقدس ایمان متردی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت

[illegible]

شده هوای اعراض بحرکت آمد چنانچه فریاد برآوردند که حمزه چه زمان مرده و کی
زنده شده و چه وقت این حیات برا و عرضه گشت این بود چون این بیانات شریفه را
ادراک ننمودند و باهل ذکر هم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول
فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت چنانچه الیوم می‌بینی
که با وجود شمس معانی جمیع ناس از اعالی و ادانی تمسک بجعلهای ظلمانی و مظاهر
شیطانی جسته‌اند و متصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر میشوند و ایشان نظر
بعدم عرفان چیزی جواب میگویند که ضرری بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این
معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک تقا نبرده و بر رضوان دیانت صحن
معنوی قدم نگذاشته با وجود این چگونه میتوانند رائحه عطر مشام دیگران رساند لم
یزل شان این عباد این بوده و خواهد بود و لن یفوزن بآثار الله الا الذین اقبلوا الی الله
واعرضوا عن مظاهر الشیطان و کذلک اثبت الله حکم الیوم من قلم العزة علی الالواح
التی کانت خلف سرادق العزة مکنونا اگر ملتفت باین بیانات شوید و تفکر در ظاهر و
باطن او نمائید جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدی شده میان عباد و معرفت
یوم الله بشناسید و عارف شوید دیگر احتیاج بسؤال نخواهی داشت انشاء الله

لا یزال الی الابد راجع نشوید دیگر تا همت و مجاهده شما چه کند باری مقصود
از این بیانات وضوح اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود حال انصاف
دهید که این سلطنت که به یک حرف در میان انهم تصرف و غلبه و هیمنه داشته
اکبر و اعظم است یا سلطنت این سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا ایشان ظاهرا
چند صباحی مردم بحسب ظاهر تمکین مینمایند و لیکن بقلب همه معرض و مدبرند
سلطنت بحرفی عالم را مسخر نموده و حیات بخشیده و وجود افاضه فرموده
ما للتراب و رب الارباب چه میتوان ذکر نسبت نمود که نسبتها منقطع است
از ساحت قدس سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگاه او سلطنت مینمایند
بر همه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و میشود باری این است تمکینی از
سلطنت باطنی که نظر باستعدادات و قابلیت ناس ذکر شده و از برای آن نقطه
وجود و طلعت محمود سلطنتها است که این خادم فانی را قدرت بر اظهار آن نیست
و خلق لایق ادراک آن نه فسبحان ربنا عما یصفون العباد فی سلطنته و تعالی عما هم یدرکون
... انتخاب که اگر مقصود از سلطنت حکم ظاهره و غلبه و اقتدار ظاهره

او ست و جمیع عظمت و شوکت او مستقر شد این نوع از سلطنت صادق نمی آید
چنانچه مشاهده مینمائی که اکثر ارض در تصرف دشمنان او ست و جمیع بر خلاف
رضای او حرکت مینمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه آن امر فرموده و مقبل
و فاعلند آنچه را نهی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند
چنانچه هم انبیا اظهر من الشمس و واضحست پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت
ظاهره از حق و اولیای او معتبر نبوده و نخواهد بود و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت
قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آنجناب سخت میشود مثل آنکه میفرماید
و ان جندنا لهم الغالبون و در مقام دیگر میفرماید یریدون ان یطفئوا
نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و دیگر
هو الغالب فوق کلشیء مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است و اگر مقصود
این باشد که این همه رعاع میگویند مفری برای ایشان نمیماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه
و اشارات ازلیه را نمایند زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب
الی الله باشد و آنحضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت لولاه لم یکن

ظاهر صادق نمی آید چه که آنحضرت که جبینش مثل شمس لائح و واضحست در نهایت
مغلوبیت و مظلومیت در ارض طف کاس شهادت را نوشیدند و همچنین این آیه
مبارکه که میفرماید یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله
الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون اگر بر ظاهر معنی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا
که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفا نمودند و سراجهای صمدانی را خاموش
کردند مع ذلک غلبه از کجا ظاهر میشود و منع در آیه شریفه که میفرماید و یابی الله
الا ان یتم نوره چه معنی دارد چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین
در محل امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند و مظلومیت این انوار قسمی بود
که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد میآورد آنچه را اراده می نمود چنانچه همه را
احصا و ادراک نموده اید مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات
الهی و آیات عز صمدانی برمی آیند باری مقصود نه چنان است که ادراک نمودند بلکه
مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است مثلا ملاحظه فرمایید
غلبه بر شحات دم آنحضرت را که بر تراب ترشح نموده و بشرافت و غلبه آن دم

[illegible]

از آن تراب مقدس را بیقین کامل و معرفت ثابت و راسخ ودیعت نگذاشت
جمیع ناس محفوظ ماند و اینمراتب تأثیرات اوست در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه
ذکر نمایم البته خواهند گفت تراب را رب الارباب دانسته و از دین خدا بالمره
خارج گشته و همچنین ملاحظه نما با اینکه بنهایت ذلت آنحضرت شهید شد و احدی
نبود که آنحضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال
چگونه از اطراف و اکناف بلاد چه قدر مردم که شد رحال علیها بندند برای حضور در آن
ارض که سر بر آن آستان مالند اینست غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت
ربانی و همچه تصور نمائی که این امور بعد از شهادت آنحضرت واقع شده و چه ثمری
برای آنحضرت مترتب است زیرا که آنحضرت همیشه حی است عند الله و در رفرف
امتناع قرب و سدره ارتفاع و وصل ساکن و این جواهر وجود در مقام انفاق
کل قائمند یعنی از جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و مینمایند
و هیچ رتبه نزدشان احب از انقطاع نیست عاشقان جز رضای معشوق مطلبی
ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار آن
شهادت و ثمرهای آنرا ذکر نمایم البته این الواح کفایت نکند و بانتها نرساند

ان شاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجره وجود از ربیع الهی خلعت جدید
بپوشد تا باسرار حکمت ربانی پی بریم و بعنایت او از عرفان کلشیء بی نیاز گردیم
تا حال که نفسی مشهود نگشت که باین مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که در هیچ معروف
نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود کذلک
نذکرکم من بدایع امر الله و نلقی علیکم من نغمات الفردوس لعل انتم بمواقع العلم تصلون
و من ثمرات العلم ترزقون یقین باید دانست که این شموس عظمت اگر بنقطه تراب
جالس باشند بر عرش اعظم ساکنند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رفرف
غنا طایرند و در حینیکه در دست دشمنان مبتلا نید بید یمین قدرت و غلبه ساکن
بوده کمال دولت ظاهر بر عرش عزت صمدانی جالس و متکاء و در نهایت عجز ظاهری
بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم اینست که عیسی بن مریم روزی بر کرسی جالس شدند و بنغمات
روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن اینست ای مردم غذای من از گیاه ارض
است که بآن سد جوع مینمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شبهای روشنی
ماه است و مرکوب من پاهای من است و کیست از من غنی تر بر روی زمین قسم بخدا
که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزت طالب این

روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از فقر نمود آن جمال لایزالی
فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده و الفقیر از بیان طلعه منیر متحیر شد
که چگونه غنی هستم که مفلس محتاجم آنحضرت فرمود که آیا محبت ما نداری عرض
نمود بلی یا بن رسول الله فرمود آیا به هزار دینار این را مبایعه میکنی عرض
نمود که به جمیع دنیا و آنچه در او هست نمیدهم حضرت فرمودند آیا نفسی که
چنین چیزی نزد او باشد که او را بعالم ندهد چگونه فقیر است و این فقر
و غنا و دولت و عزت و سلطنت و قدرت و ما دون آن که نزد این هیچ رعاع
معتبر است در آن ساحت مذکور نیست چنانچه میفرماید یا ایها الناس
انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی پس مقصود از غنا غنای از ما سوی
و از فقر فقر بالله و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند
و خواستند که آنحضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری
نمودند تا حکم بر کفر آنحضرت نمایند و حد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آنحضرت
شمس معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند

آنحضرت مجتمع شدند و هر چه از آنحضرت استفسار نمودند که شاید اقرار [illegible]
حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرض جواب نشد تا آنکه [illegible] برخواست و آمد
در مقابل آنحضرت و قسم داد آنحضرت را که آیا تو شخصی که منتم مسیح القدوس و منتم مالک
الملوک و منتم صاحب کتاب و منتم مخرب یوم سبت آنحضرت در این [illegible]
بلند فرمودند اما ترى بان ابن الانسان قد جلس عن يمين القدرة و القوة يعنى
آیا نمی‌بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه
بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آنحضرت موجود نبود مگر قدرت الهی با
کراحاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را و دیگر چه ذکر نمایم که بعد از
این قول بر آنحضرت چه وارد آمد و چگونه با او سلوک نمودند تا آخر و چنان
در صدد ایذا و قتل آنحضرت افتادند که شکایت چهارم قرار نمود و همچنین در انجیل
لوقا مذکور است که روزی دیگر آنحضرت بر یکی از یهود گذشت که بمرض فلج
مبتلا شده بود و بر سریر افتاده چون آنحضرت را دید بقرائن شناخت آنحضرت
و استغاثه نمود و آنحضرت فرمودند که قم عن سریرک فانک مغفور خطایاک

الارض لمتغفرة الخطایا که ترجمهٔ آن بفارسی اینست چون آنحضرت بآن عاجز مسکین
فرمودند که برخیز بدرستیکه معاصی تو آمرزیده شد جمعی از یهود اعتراض نمودند
که آیا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست آنحضرت
ملتفت بایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه
بگویم باین عاجز فالج که برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو
تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانیست در ارض برای آمرزش ذنوب
مذنبان اینست سلطنت حقیقی و قدرت اولیای الهی همه این تفاصیل که مکرر
ذکر میشود از همه مقام و همه جا مقصود اینست که بر تلویحات کلمات اصفیای
الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم ملغزد و قلب مضطرب نشود
و تقدم یقین در صراط حق الیقین قدم گذاریم که لعل نسیم رضا از رضوان قبول الهی
بوزد و این فانیان از ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت
و امثال او که در اخبار و آیات ذکر یافته و دیگر آنکه بر آنجناب محقق و معلوم بوده
که آنچه را که یهود و نصاری بآن تمسک جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض

حرف یهود را الیوم میگویند و شاعر نیستند فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم ذرهم
فی خوضهم یلعبون و لعمرک انهم فی سکرتهم یعمهون چون غیب ازلیه
ساذج هویه شمس محمدیه از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات
علمای یهودان بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود بلی طلعتی در کتاب
مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت
مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید اینست که از لسان آن ماندگان وادی بعد
و ضلالت سلطان احدیت میفرماید و قالت الیهود ید الله مغلولة غلت
ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان که ترجمه آن اینست که گفتند
یهودان دست خدا بسته شده بسته باد دستهای خود ایشان و ملعون شدند بانچه
افترا بستند بلکه دستهای قدرت الهیه همیشه باز و مهیمن است ید الله فوق
ایدیهم اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند لکن
بر مقصود ناظر شوید که میفرماید چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی
طلعت موسویه را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دستهایش مغلول

بامثال این مزخرفات مشغول شده و هزار سال است بعضی تقلید و [illegible]

تلاوت مینمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض مینمایند و ملتفت نشده‌اند

و ادراک ننموده‌اند باینکه خود سرّاً و جهراً میگویند آنچه را که یهود بآن معتقد

خیالات شنیعه را که میگویند جمیع ظهورات منقطع شده و ابواب رحمت الهی مسدود

گشته و دیگر از مشارق قدس معنوی شمس طالع نمیشود و از بحر قدم صمدانی

امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربانی هیکلی مشهود نیاید اینست ادراک

این همج رعاع فیض کلیه و رحمت منبسطه که بهیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جایز نیست

دانسته و از اطراف و جوانب کمر ظلم بسته و همت گماشته‌اند که نار سدره را

بماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از اینکه زجاج قدرت سراج احدیت را

در حصن حفظ خود محفوظ میدارد و همین ذلت کافیست این گروه را که از اصل

مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محجوب گشته‌اند الا آنکه منتهی فیض

الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل باو وعده داده

شده‌اند و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است

مع ذلک انکار نموده‌اند و بهوای خود تفسیر کرده‌اند چنانچه میفرماید والذین
کفروا بآیات الله ولقائه اولئک یئسوا من رحمتی واولئک لهم
عذاب الیم و همچنین میفرماید الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم
الیه راجعون و در مقام دیگر قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة
قلیلة غلبت فئة کثیرة و در مقامی دیگر من یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و در مقامی دیگر یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون جمیع این
آیات مدله بر لقا را که حکمی محکمتر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند
و از این رتبه علیا اعلی و مرتبه ابهی خود را محروم ساخته‌اند و بعضی ذکر
نموده‌اند که مقصود از لقاء تجلی الله است در قیامت و حال آنکه اگر گویند تجلی عام
مقصود است این در همه اشیا موجود است چنانچه از قبل ثابت شد که همه
اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس متجلی در مرایای
موجودات موجود و لائح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود
ملاحظه مینماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و

طالبین در مداین معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت
و در بحر حدیقهٔ عز و سر معانی ملاحظه آید که در غرفهای کلمات در نهایت
تزیین و تلطیف جالسند و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی دال و مشعر است
و ان من شیء الا یسبح بحمده شاهدیست ناطق و کل شیء احصیناه کتابا گواه امینست
صادق حال اگر مقصود از لقاء الله لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس بلقاء
طلعت لایزال آن سلطان بی‌مثال مشرف شده دیگر تخصیص بقیامت چرا و اگر گویند مقصود
تجلی خاص است این هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلا چنانچه جمیع
از صوفیه این مقام را تعبیر بفیض اقدس نموده‌اند بر فرض تصدیق این رتبه صدق
لقا برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات متحقق است
و احدی بآن فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود افئدهٔ مقربین باین مقام
طیران ننماید تا چه رسد بعقول محدودین و محتجبین و اگر گویند تجلی ثانی است که مقید بفیض
مقدس شده این مسلما در عالم خلق است یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه و این مقام
مختص بانبیاء و اولیای اوست چه اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود
[illegible]

فی الحقیقه بحضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول باو حاصل نمیشود
مگر بمعرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدسه
لقاء الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت
و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت میشود از برای
آن شمس حقیقت بانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء
عالیه و صفات متعالیه لهذا هر نفسیکه باین انوار مضیئه ممتنعه و شموس مشرقه لائحه
در هر ظهور موفق و فائز شد او بلقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه
وارد و این لقا میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است بمظهر
کلیه خود و اینست معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت
داده شده اند بآن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگتر
و معظم تر تصور میشود که انسان چنین روزی را از دست بگذارد و از فیوضات این
یوم که بمثابه ابر نیسان از قبل رحمن در جریانست خود را محروم نماید و بعد از آنکه
بتمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعز از این امر نه چگونه میشود

مشهور را نشنیده‌اند که میفرماید اذا قام القائم قامت القیامة و همچنین ائمّهٔ
هدی و انوار لاتطفی یوم یأتی الله فی ظلل من الغمام را که مسلّماً از امورات
محدثه در قیامت میدانند بحضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند پس ای برادر معنی
قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما اگر قدری
بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت میدهی که یومی اعظم از این یوم و قیامتی
اکبر از این قیامت متصوّر نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار
سنه بلکه استغفر الله از این تحدید زیرا که مقدّس است عمل آن یوم از جزای
محدود و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننمودند لهذا از فیض
او بالمرّه محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت
این مقام است مع ذلک همه مشغول بعلمهای ظاهره شده‌اند چنانچه آنی منفک
نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده‌اند گویا نمی از یم علم الهی ننوشیده‌اند و قطره
از سحاب فیض رحمانی فائز نگشته‌اند حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق
ادراک فیض لقا و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او میشود اگر چه صد هزار

[illegible]

باشد و باین شرافت کبری فائز شود البته او از علمای ربانی محسوب است زیرا
بغایت قصوای علم و نهایت منتهای او فائز گشته و این رتبه هم از علائم ظهور است
چنانچه میفرماید یجعل اعلیکم اسفلکم و اسفلکم اعلاکم و همچنین میفرماید و نرید ان
نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و این
مشاهده شده که الیوم چه مقدار از علما که نظر باعراض در اسفل ارض جهل ساکن شده‌اند
و اسامیشان از دفتر عالین و علما محو شده و چه مقدار از جهال که نظر باقبال باعلی
افق علم ارتقا جستند و اسمشان در الواح علم بقلم قدرت ثبت گشته کذلک
یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب اینست که گفته‌اند طلب
الدلیل عند حصول المدلول قبیح و الاشتغال بالعلم بعد الوصول الی المعلوم مذموم
قل یا اهل الارض هذا فتی نار یرکض فی بریة الروح و یبشرکم بسراج الله و یؤیدکم
بالامر الذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات النور بالستر
مشهودا ای دوست من اگر قدری در سموات معانی فرقان طیران فرمائی
و در ارض معرفت الهی که در او مبسوط گشته تفرج نمائی بسیاری از ابواب علوم بر وجه

[illegible]

العصر را منع نموده از اقرار بشمس و ادعان او و همچنین بر اسرار رجعت و
بعثت مطلع شوی و با علی عرف یقین و اطمینان تقرب یابی از جمله اینکه روزی
جمعی از مجاهدان آنجمال بیمثال و محرومان از کعبهٔ لایزال از روی استهزاء عرض
نمودند ان الله عهد الینا الا نؤمن لرسول حتی یأتینا بقربان تأکله النار
که مضمون آن اینست که پروردگار عهد کرده است با ما که ایمان نیاوریم بر رسولی مگر
آنکه معجزهٔ هابیل و قابیل را ظاهر فرماید یعنی قربانی کند و آتش از آسمان بیاید و او را
بسوزاند چنانچه در حکایت هابیل شنیده اند و در کتب مذکور است آنحضرت در جواب
فرمودند قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان
کنتم صادقین که ترجمهٔ آن اینست که آنحضرت فرمودند آمد بسوی شما پیش
از من رسولهای پروردگار با آیات ظاهرات و با آنچه شما مطلب نمودید پس
چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید از راستگویان حال انصاف دهید
بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آنحضرت بوده اند کجا در عهد آدم یا انبیاء
دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان مع ذلک چرا

مداری تا آنکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو بآنحضرت بعضی با طولی
آن اشقیا همان اشقیا بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین معارضه مینمودند
تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند درست در این بیان تفکر فرمائید تا نسیم خوش
عرفان از مصر رحمن بوزد و جان را از بیان خوش جانان بحدیقه عرفان رساند
این بود که مردم غافل چون معانی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمی نمودند
و جواب را بگمان خود مطابق سؤال نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون
بآنجواهر علم و عقل میدادند و همچنین در آیه دیگر میفرماید تعرضاً باهل زمان و کانوا
من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین
میفرماید بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال مینمودند در راه خدا و طلب
فتح مینمودند برای نصرت امر الله پس چون آمد ایشان را آنکه میشناخته بودند
کافر شدند او پس لعنت خدا بر کافران حال ملاحظه فرمائید که از آیه
چنین مستفاد میشود که مردم زمان آنحضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای
قبل برای ترویج شریعت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه مینمودند و حال آنکه مردم
عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت بودند و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل

چرا آنحضرت میفرماید چون از سبوی لسان [illegible] او را ساخته بودند ی
باشد یا موسی یا کافر شدند و حال آنکه آنحضرت بنظر ظاهر موسوم باسم دیگر بود
که محمد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و بلسان دیگر و شرع دیگر آمدند
مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت میشود و ادراک میگردد حال حکم رجوع را ادراک
فرما که چه صریح در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده
حال چه میفرمائید اگر میفرمائید که آنحضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه
از آیه مستفاد میشود و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود
چنانچه از آیات مذکور هم رجعت عباد قبل واضح و لائحست و اگر انکار کنند
بر خلاف حکم کتاب که حجت اکبر است قائل شده و اندپس همین قسم حکم رجع و بعث
و حشر را در ایام ظهور مظاهر هویه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدسه را در اجساد
صافیه منیره بعین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی را به آب
رحمت علم رحمانی پاک و منزه نمائی که شاید بقوت یزدانی و هدایت سبحانی سراج
نورانی سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری و دیگر معلوم
آنجناب بوده که حاملان امانت احدیه که در عوالم ملکیه بحکم جدید و امر بدیع ظاهر
میشوند چون این اطیار عرش باقی از سماء مشیت الهی نازل میگردند و جمیع برا

[illegible]

الهی مشروب و از اثمار شجره توحید مرزوق. این مظاهر حق را دو مقام مقرّر است

یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید و در این مقام اگر کل را بیک اسم و رسم موسوم

و موصوف نمائی باسی نیست چنانچه میفرماید لا نفرّق بین احد من رسله زیرا

که جمیع مردم را بتوحید الهی دعوت میفرمایند و بکوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت

میدهند و کل بخلع نبوّت فائزند و بردای مکرمت مفتخر اینست که نقطه فرقان میفرماید

اما النبیون فانا و همچنین میفرماید منم آدم اوّل و نوح و موسی و عیسی و همین

مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید

آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیه و مخازن لئالی علمیه ظاهر شده

و در کتب مذکور گشته و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند و امر مقدّس از

حجبات کثرت و عوارضات تعدد است اینست که میفرماید و ما امرنا الّا

واحده و چون امر واحد شد البته مظاهر امر هم واحدند و همچنین ائمه دین

و سراجهای یقین فرموده اند اوّلنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد باری

معلوم و محقق آنجناب بوده که جمیع انبیا هیاکل امر الله هستند که در قمائص

[illegible]

امر آمر فهمیت اتحاد آنجواهر وجود و شموس غیر محدوده و معدوده و پس اگر
یکی از این مظاهر قدسیه بفرماید من رجوع کل انبیا هستم صادق است و همچنین
ثابت است در هر ظهور بعد صدق رجوع ظهور قبل و چون رجوع انبیا موافق بیانات
آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیا هم ثابت و محقق است و این رجوع اظهر
از آنست که بدلیل و برهان محتاج شود مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیا نوح بود
که چون مبعوث بنبوت شد و بقیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که باو مؤمن
و بامر او مذعن شد او فی الحقیقه بحیات جدید مشرف شد و در حق او صادق میآید
حیات بدیع و روح جدید زیرا که او قبل از ایمان بخدا و اذعان بمظهر نفس او کمال تعلق
باحوال و اسباب متعلقه بدنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال
ذلک داشته بقسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب
تعیش داشته و همت در تحصیل اشیاء فانیه گماشته و از این مراتب گذشته قبل
از ورود در لجه ایمان بحدود ذات آبا و اجداد و اتباع آداب و شرایع ایشان
چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم بقتل او میشد کاهست رضا میداد و در انجمن اینکه

اباءنا علی امة وانّا علی آثارهم مقتدون برادر ... و تمکین کرده باهمه

این حجبات محدوده و حدودات مذکوره بجبروت انیکه صهبای ایمان را از کأس

ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمرّه تقلیب میشدند بقسمیکه

از زن و فرزند و اموال و اثقال و جان و ایمان بلکه از کلّ ما سوی میگذشتند

و بقسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشانرا اخذ مینمود که دنیا

و آنچه در اوست به پرکاهی نداشتند آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمیشود

و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز بعنایات بدیع جدید الهی جان

خود را بصد هزار حیله و تدبیر از موارد هلاکت حفظ مینمودند بقسمیکه

از خاری احتراز میجستند و از روباهی فی المثل فرار مینمودند و بعد از

شرف بفوز کبری و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق مینمودند بلکه

نفوس مقدّسه شان از قفس تن بیزار و کمینه از این جنود در مقابل گروهی مقاتله

مینمودند مع ذلک چگونه میشود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این گونه

اموراتی که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیه است از ایشان

ظاهر شود باری این مطلب واضحست که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است

چنین تغییر می یافت و خوف بجرئت مبادله میگشت اینست شأن اکسیر الهی که
در یک حین عباد را تقلیب میفرماید مثلا در ماده نحاس ملاحظه فرمائید که اگر
در معدن خود از غلبه یبوست محفوظ ماند در مدت هفتاد سنه بمقام ذهبی
میرسد اگرچه بعضی خود نحاس را ذهب میدانند که بواسطه غلبه یبوست مریض
شده و بمقام خود نرسیده و باری بر هر حالت اکسیر کامل باذن نحاس را در آنی بمقر
ذهبی میرساند و منازل هفتاد ساله را بآنی طی نماید آیا آن ذهب را بعد میتوان گفت
که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات
ذهبی را از نحاس معین و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی
عالم تراب را طی نموده بعوالم قدسی قدم گذارند و تعدی از امکان محدود
بلامکان الهیه واصل شوند جهدی باید تا باین اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب
جهل را بمشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را بصبح نورانی فائز گرداند و بعید
صحرای ظن را بچشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را برضوان
باقیه مشرف فرماید حال اگر در حق این ذهب حکم نحاس صادق میآید در حق این

شافیه کافیه وافیه اسرار خلق جدید در رجوع و بعث بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا است
تا انشاء الله بتأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و بخلع جدیده باقیه
مفتخر گردی اینست که در هر ظهور بعد انفسیکه سبقت یافتند بایمان از کل من علی
الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و باعلی معارج ایمان
و ایقان و انقطاع ارتقاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز
شدند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسماً و رسماً و فعلاً و قولاً و امراً زیرا آنچه از عباد
قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق
ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او میشود دیگر
در اینمقام نظر بحدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر بر رائحه و عطری است
که در هر دو ظاهر است پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزه کن تا همه را یک
اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم
در حروفات نازله ملاحظه فرمائی قدری تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه
از جمیع جهات بشریه و مشتهیات نفسیه بنفحات قدسیه آنحضرت پاک و
مقدس و منقطع گشتند و قبل از جمیع اهل ارض بشرف لقا که عین لقاء الله بود فائز
شدند و از کل اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده اید که در مقابل آن مظهر

ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه
این اصحاب از بدیع جود رب الارباب علیهم انقطاع بر رفرف امتناع پرواز گشتند
باری این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره روئیده اند
فی الحقیقه فرق ملحوظ نه و تغییر مشهود نه کل ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء
من خلقه انشاء الله از ارض نفی احتراز جوئیم و بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع
و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را ببصر تکیه مقدس از عناصر
و اضداد درست مشاهده کنیم و باعلی افق قرب و قدس حضرت معانی
پرواز نمائیم پس از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام
نماید بر امریکه قیام نمود بر او طلعت اول لا اول بر آینه صدق طلعت اول بر طلعت آخر مشهود
زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود بهمان امر که طلعت اول لا اول بر آن قیام نمود
اینست که نقطه بیان روح ما سواه فداه شموس احدیه را بالشمس مثال زده اند که اگر
از اول لا اول الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع میشود حال
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع

کرجمال بدء بران قیام فرموده واینمطلب باینکه چه قدر واضحست کرد شمار با
صهبای علم وایقان مع ذلک چه مقدار از نفوس که بسبب عدم بلوغ
باینمطلب بذکر خاتم النبیین محتجب شده و از جمیع فیوضات محجوب وممنوع شده‌اند
با اینکه خود آنحضرت فرموده اما النبیون فانا و همچنین فرموده‌اند منم آدم و نوح و موسی
وعیسی چنانچه ذکر شد مع ذلک تفکر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق میاید
با اینکه فرموده‌اند منم آدم اول همین قسم صادق میاید که بفرمایند منم آدم آخر و
همچنانکه بدء انبیا را که آدم باشد بخود نسبت داده‌اند همین قسم ختم انبیا هم بآن جمال
الهی نسبت داده میشود و این بسی واضحست که بعد از آنکه بدء النبیین بر آنحضرت
صادق است همان قسم ختم النبیین صادق آید و باینمطلب جمیع اهل ارض در این زمان
ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری بهمین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند
و نمیدانم این قوم از اولیت و آخریت حق جل ذکره چه ادراک نموده‌اند اگر مقصود
از اولیت و آخریت اولیت و آخریت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی باخر
نرسیده پس چگونه آخریت بر آن ذات احدیت صادق می‌آید بلکه در این رتبه

و در حینیکه اسم اولیت صادق است همان حین اسم آخریت صادق و در حینیکه
بر سریر بدئیت جالسند همان حین بر عرش ختمیت ساکن و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده
مینماید که مظهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدئیت و ختمیت این ذوات
مقدسه و ارواح مجرده و انفس الهیه هستند و اگر در هوای قدس کان الله و لم یکن
معه من شیء طایر شوی جمیع این اسما را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی
و دیگر هیچ باین حجبات و اشارات و کلمات محتجب نشوی چه لطیف و بلند است
این مقام که جبرئیل هدایت سبیل تجرید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند حال ملاحظه
حضرت امیر ادراک نما که فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشارة و از جمله
سبحات مجلله علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک
و اشتغال و حب ریاست ظاهره تسلیم امر الله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نغمه
الهی را بشنوند یجعلون اصابعهم فی آذانهم و عباد هم چون ایشان را من دون الله
ولی خود اخذ نموده منتظر رد و قبول آن خشبهای مسنده هستند زیرا از خود بصر و سمع
و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانه حق و باطل با اینکه همه انبیا و اصفیا و اولیا
من عند الله امر فرموده اند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلک

[illegible]

که عاری از لباس اهل علم باشد بگویند ما قوم اتبعوا المرسلین جواب گویند که شما هم

علما و فضلا با این ریاست ظاهره و لباس مقطعه لطیفه نفهمیده اند و حق را از باطل

ادراک نموده اند و تو چه سان توانی ادراک نموده باشی و نهایت تعجب مینمایند از چنین

قول با اینکه امم سالف اکثر و اعظم و اکبر بودند و اگر کثرت و لباس علم سبب

و علت علم و صدق باشد البته امم سابقه اولی و احق بودند و با اینکه این امر بر همه

معلوم و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیه علمای عهد مردم را

از سبیل حق منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است

واحدی از انبیا مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار و رد و سب علما گشت

قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این

علما کل ضلال است و الله کشف آن اعظم امور است و خرقش اکبر فعل و قضا اند

و تا کم یا معشر الروح اهل انتم بذلک فی زمن المستغاث توقفون و من لقاء الله فی

ایامه لا تحتجبون و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال او از سبحات مجلله است که

کشف او از اعظم امور است نزد این همج رعاع و جمیع با این حجبات محدود

و سبحات مجلله عظیمه محتجب مانده اند آیا نغمه طیر هویه را نشنیده اند که میفرماید

الف قائم تلویح نموده ام که حبیب محمد بن عبدالله خاتم النبیین بوده حال ملاحظه

فرما که چه قدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر

علم او در خزاین عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده

و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آنست که ببیان تحدید شود و یا طیر

افئده اورا طی نماید و تقدیرات قدریه او اکبر از آنست که با دراک نفسی منتهی شود

خلق او از اول لا اول بوده و آخری او را اخذ نکرده و مظاهر جمال او الی

نهایت لانهایه خواهد بود و ابتدائی او را ندیده حال در همین بیان ملاحظه فرما که

چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق مینماید و همچنین نغمه جمال ازلی حسین ابن علی را

ادراک نما که بسلمان میفرماید که مضمون آن اینست بوده ام با الف آدم که فاصله هر

آدم با آدم بعد خمسین الف سنه بوده و با هر یک ولایت پدرم را عرض نموده ام و

تفصیل ذکر میفرماید تا آنکه میفرماید یالف مرتبه جهاد نموده ام در سبیل الهی که اصغر

و کوچکتر از همه مثل غزوه خیبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود حال اسرار

ختم و رجع و لا اولیت و لا آخریت صنع همه را از این دو روایت ادراک فرما باری

ای حبیب من مقدس است نغمه لاهوت که باستماع و عقول ناسوت محدود

شود و نغمه وجود کجا تواند بعرصه معبود قدم گذارد و اگرچه نفوس ضعیفه از عدم ادراک

[illegible]

ذلک الا اولوا الالباب قل هو الختم الذی لیس له ختم فی الابداع و لا بدء له فی الاختراع

او ز ملاء الارض فی ظهورات البدء تجلیات الختم تشهدون بسیار تعجب است که

اینقوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است تمسک بآیه منزله

در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است

بالمره اعتراض مینمایند قل اتؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض ما لکم کیف تحکمون ما لا

تشعرون مثل آنکه در کتاب مبین رب العالمین بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالی

ولکن رسول الله و خاتم النبیین جمیع ناس را بلقای خود وعده فرموده چنانچه

آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده

و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از او در فرقان

ذکر نیافته فهنیئاً لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس کما انتم تشهدون و مع ذلک

بحکم اول از امر ثانی معرض گشته اند با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب

و قیامت هم بدلائل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود قیام مظهر اوست بر امر او

و همچنین از لقا لقای جمال اوست در هیکل ظهور او اذ انه لا تدرکه الابصار و هو یدرک

الابصار و با جمیع این مطالب تامه و بیانات واضحه من حیث لا یشعر بذکر ختم تمسک

الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابّة ولکن یؤخرهم الی اجل مسمّی
و از همه این مراتب چشم پوشیده اگر این قوم بنظرهٔ از چشم لطیف بفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید مشروب میشدند هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمی‌نمودند
امر و قول و فعل در قبضهٔ قدرت اوست کل شیء فی قبضة قدرته سبحان ذلک
علیک سهل یسیر فعلست آنچه را اراده نماید و عاملست آنچه میل فرماید من
قال لم و بم فقد کفر و اگر این عباد قدری شعور پیدا نمایند از آنچه مرتکب شده‌اند
ملاک میشوند و بدستهای خود خود را بنار که مقر و مرجع ایشانست راجع مینمایند
آیا نشنیده‌اند که میفرماید لا یسئل عما یفعل و با این بیانات چگونه میتوان جسارت
نمود و بزخارف قول مشغول شد سبحان الله جهل و نادانی عباد و بسر حد رسید
که بعلم و اراده خود مقبل شده از علم و اراده حق جل و عز معرض گشته‌اند حال انصاف
دهید اگر این عباد موقن باین کلمات دریه و اشارات قدسیه شوند و حق را الفعل لما یشاء
دانند دیگر چگونه باین مزخرفات تشبث مینمایند و تمسک میجویند بلکه آنچه بفرماید
بجان اقرار نمایند و مذعن شوند قسم بخدا اگر تقدیرات مقدره و حکمتهای قدریه

و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده‌اند و هنوز بحرفی از مقصود
فائز نشده‌اند و خود قرائت می‌کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مطالع
عز صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده‌اند و اینقدر ادراک نشده که مقصود
از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ معارج اسرار او
و الا تلاوت بی معرفت را البته فایده کلی نباشد چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی
حاضر بود و ذکری از علایم قیامت و حشر و نشر و حساب بمیان آمد و اصرار می‌نمود که حساب
خلایق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافت بعد قدری از صور علمیه و شئونات
حکمتیه بقدر ادراک و فهم سامع القا شد و بعد ذکر شد که مگر تلاوت فرقان ننموده
و آیه مبارکه را که می‌فرماید فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان ندیده‌اید و
مقصود ملتفت نشده‌اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده‌اید بلکه سؤال
بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدل بر آنست و بعد می‌فرماید یعرف
المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام اینست که از وجه حساب
خلایق کشیده می‌شود و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر می‌شود چنانچه الیوم مشهود است

ادراک ننماید نفسی که جمیع ما وقع در این ظهور را از کل و جز بنفسی در آیات او ظاهر

و مکشوف ادراک ننماید حتی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان و اعراض و

انحصار ملت و دولت او و سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوص

و لکن لایعرف ذلک الا اولوا الالباب ختم القول بما نزل علی محمد من قبل لیکون

ختامه المسک الذی یهدی الناس الی رضوان قدس منیر قال و قوله الحق

والله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم لهم دار السلام

عند ربهم و هو ولیهم بما کانوا یعملون السبق فیها الفضل علی العالمین والحمد لله رب

العالمین بیانات در هر مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از عالی و ادانی از این

بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی

عاجز باشد از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید لیعلم کل اناس مشربهم قسمتهم

بنحوی که این حمامه ترابیه را غیر این نغمات نغمه‌ها است و جز این بیانات رموزها که

از آن مقدس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت

قرار گیرد که عروس‌های معانی بیحجاب از قصر روحانی قدم بعرصه ظهور گذارند

و ما من امر الا بعد اذنه و ما من قدرة الا بحوله و قوته و ما من اله الا هو له الخلق و الامر

وقل بامره يعملون ومن اسرار الروح يتكلمون از قبل دو مقام از برای شموس
مشرقه از مشارق الهيه بيان نموديم يکی مقام توحيد و رتبه تفريد چنانچه از قبل ذکر شد
لا نفرق بين احد منهم و مقام ديگر مقام تفصيل و عالم خلق و رتبه حدودات
بشريه است در اين مقام هر کدام را هيکلی معين و امری مقرر و ظهوری مقدر
و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام باسمی موسوم و بوصفی موصوف و بامری
بديع و شرعی جديد مأمور چنانچه ميفرمايد تلک الرسل فضلنا بعضهم علی
بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات و آتينا عيسی ابن مريم البينات
و ايدناه بروح القدس نظر باختلاف اين مراتب و مقاماتست که بيانات
و کلمات مختلفه از آن ينابيع علوم سبحانی ظاهر ميشود و الا فی الحقيقه نزد عارفين
معضلات مسائل الهيه جميع در حکم يک کلمه مذکور است چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات
مذکوره نيافته اند لهذا در کلمات مختلفه آن هياکل متحده مضطرب و متزلزل
ميشوند باری معلوم بوده و خواهد بود که جميع اين اختلافات کلمات از اختلافات مقامات
است که در مقام توحيد و علو تجريد اطلاق ربوبيت و الوهيت و احديت
صرفه و هويه بحته بر آن جواهر وجود شده و ميشود زيرا که جميع بر عرش ظهور الله

از جمالشان ظاهر چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاکل احدیه ظاهر شده در مقامی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات
است عبودیت صرف و فقر بحت و فنای بات از ایشان ظاهر است چنانچه
میفرماید انّی عبد الله و ما انا الّا بشر مثلکم و از این بیانات محققه مثبته ادراک
فرما مسائل مسئوله خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات
بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی انا
الله حق است و ریبی در آن نیست چنانچه بکرات مبرهن شد که بظهور و صفات
و اسمای ایشان ظهور الله و اسم الله و صفت الله در ارض ظاهر است که میفرماید
ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و همچنین انّ الّذین یبایعونک انّما
یبایعون الله و اگر نغمه انّی رسول الله برآرند این صحیح است و شکی در آن نه
چنانچه میفرماید ما کان محمّد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و در این مقام همه
مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع ندای انّی خاتم النّبیّین برآرند
آنهم حقیقت و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک
روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت
و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلیه‌اند و
همچنین اگر بفرمایند نحن عباد الله این نیز ثابت و ظاهر است چنانچه بظاهر

[illegible]

در امکان ظاهر شود و نیست که از آن جواهر وجود در مقام استغراق و تجلی

قدس صمدی و استبلاغ معارج معانی سلطان حقیقی او کار ربوبیه و الوهیه از

ایشان ظاهر شد اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده

نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف که گویا خود را معدوم صرف دانسته

و ذکر خود را در ساحت شرک شمرده اند زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی

و وجود است و این نزد واصلان بس خطا چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان

و دل و جان بغیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش غیر نغمه

او شنود و یا رجل بغیر سبیل او مشی نماید در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله

احاطه نموده قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته باری نظر باین مقام ذکر

ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت نموده

و همچنین در هر مقام باقتضای آن ذکری فرموده اند و همه را نسبت بخود داده اند

از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه اینست که آنچه بفرمایند و

هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت

و امامت و عبودیت همه حق است و شبهه در آن نیست پس باید تفکر در این

مطالع قدسیه را احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد باری در کلمات
شموس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم
سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه بعقل ناقص خود کلمات
قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنا رد و اعتراض گذارند
چنانچه الیوم علما و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم
نام کرده اند و ظلم را عدل نامیده اند اگر مجهولات خاطر خود را از شمس حقیقی
سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده
اند نشنوند البته تصدیق علم از آن معدن و منبع علم نمایند چنانچه در هر زمانی از این
واقع شده مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آنحضرت
بامر الهی جواب فرمود که هی مواقیت للناس بعد از استماع نفی علم از آن
حضرت نمودند و همچنین در آیه روح که میفرماید و یسئلونک عن الروح
قل الروح من امر ربی و چون این جواب مذکور شد کل فریاد و ویلا برآوردند که چگونه
نمیداند که روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی میداند و الیوم چون علمای عصر

چنانچه از انصاف بگذرند و الیوم در جواب ... این ...

بسته زده نمایند و اعتراف کنند و همان سخنهای قبل را اعاده نمایند چنانچه نمود

با اینکه انجا برو جود متعدد سند از کل این علومهای مجهوله و منتشره از جمیع تکلمات

محدوده و متعالیه سند ادراک برده کل این علوم نزد آن علم کذب محض است

و جمیع این ادراکات افک محض بلکه هرچه از آنها دون حکمت الهی و مخازن علم

صمدانی طالب هر شیوه علم کیمیا نیست و العلم نقطة کثرها الجاهلون دلیل بر آن و العلم نور

یقذفه الله فی قلب من یشاء مثبت این بیان ها هی چون معنی علم را ادراک نموده

اند مجهوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده اسم آن را علم گذاشته

بر جمیع علوم ... آورده و انچه دیده و شنیده اند مثلا در کتاب ... اعلی

که مشهور بالعلم و فضل است و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را

رد و سب نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحا و تصریحا مشهود است

و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او

قدری ملاحظه نمایم هرچند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم

ولیکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم

کتابی از ایشان که مسمی بارشاد العوام است در این بلد یافت میشود اگرچه از این اسم
رایحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع
مراتب اولی التحقیق از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی
سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که میفرماید
العلم تمام المعلوم والقدرة والعزة تمام الخلق با وجود این کتاب را طلب
نموده چند روزی معدود نزد بنده بوده گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد از قضا مرتبه
ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود ملاحظه شد که قریب بسی
علم او از پی شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو مستفاد شد که اگر نفسی این علوم را
درست ادراک نموده باشد بمعرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد و از جمله علوم
علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را
شرط ادراک علوم باقیه مقدسه شمرده سبحان الله با این ادراک چه اعتراضات و تهمتها
که بسیاکل علم ناشناهی الهی وارد آورده فنعم ما قال تهمتم داری کسانی را که حق
کرد امین مخزن هفتم طبق و کنفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و معقول

نزد علمای حقیقی ادراک آن شرط ادراک معارج معراج میشود با اینکه
صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه تحصیل نفرموده و قلب منیرش آینه
لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزه بوده چه خوب میگوید جمله ادراکات
بر خرهای لنگ حق سوار باد و پران چون خدنگ والله هر کس بخواهد سیر
معراج را ادراک نماید یا قطره از عرفان این بحر بنوشد اگر علم این علوم نزد
او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البته باید
پاک و منزه نماید تا سر این امر در مرآت قلب او تجلی نماید والیوم متفقان کل علوم
صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربانی مردم را از تحصیل این علوم نهی میفرمایند و
صدور منیرشان بحمدالله منزه از این اشارات بحت و مقدس از این حجبات
حجاب اکبر را که میفرمایند العلم حجاب الاکبر بنار محبت یار سوختیم و خیمه دیگر بر افراختیم
و با این افتخار رفیعانیم که الحمدلله سبحات جلال را بنار جمال محبوب دریدیم و جز
مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه علمی جز علم یار و متمسکیم نه معلومی جز تجلی انوار
او متشبث باری بسیار متعجب شدم در این بیانات ندیدم مگر اینکه میخواهد بر مردم

الغرض نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربانی اطلاع نیافته بلکه اگر معنی علم گفته شود
البته مضطرب شود و جبل وجود او مندک گردد با وجود این اقوال سخیفه
بمعنی چه دعویها مینماید و از حد نموده فسبحان الله چه قدر متعجبم از مردم که باو
گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند به تراب قناعت نموده و اقبال جسته از
وارث الارباب معرض گشته‌اند و از نغمهٔ بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال
کلاغ قناعت نموده‌اند و دیگر چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب
که فی الحقیقه حیف است که قلم به تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف
بآن گردد و لیکن اگر محکی یافت میشد حق از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظل معلوم
می‌آمد از جمله علومیکه این مرد مدعی آن شده صنعت کیمیاست بسیار طالبیم که سلطانی
و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود و از قول بفعل از
ایشان طلب نماید و این بی علم فانی را هم که دعوی اینگونه علوم ننموده و ملکوتی
این علوم و فقدان آنرا علت علم و جهل نمیدانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق
و کذب معلوم شود و لیکن چه فایده از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده‌ام
و غیر سم قاتل چیزی نچشیده‌ام هنوز اثر حدید بر گردن باقیست و هنوز علائم
جفا از تمامی بدن ظاهر و در مراتب علم و جهل و عرفان و اقتدار او در کتاب سلوک نیز

شدار او امری ذکر شده و نیست که میفرماید ان شجرة الزقوم طعام الاثیم
و بعد بیانات دیگر میفرمایند تا اینکه منتهی میشود باین ذکر ذق انک انت العزیز
الکریم ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده و این شخص
هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد اثیم ذکر نموده و اثیم فی الکتاب عزیز
بین و نعامه و کریم فی الاسم تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی و لا رطب و لا یابس
الا فی کتاب مبین درست در لوح قلب ثبت شود و با وجود این جمعی معتقد او شده
و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسک جسته اند و از شمس معانی که در
سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته اند و کان لم یکن انگاشته اند باری ای برادر
من لئالی علم ربانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رایحه ریحان معنوی جز از
گلزار حقیقی استشمام نشود و گلهای علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه
نروید و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا یخرج
الا نکدا و چون مفهوم گشت که تغنیات ورقاء هویه را احدی ادراک ننماید الا اهلش
لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات
مطالع قدسیه را بر صاحبان افئده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد
تا بتائیدات ربانی و افاضات الهی حل مسائل شود نه بتائیدات علوم اکتسابیه

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون ولیکن ای برادر من شخص مجاهد که اراده نمود
که قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت قلب را
که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی
و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس
محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی
از جمیع نقوشات شبحیه و صور ظلیه مقدس گرداند بقسمی که آثار حب و بغض در قلب
نماند که مبادا آن حب او را بجهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه
الیوم اکثری باین دو وجه از وجه باقی و رفرف معانی باز مانده‌اند و بی شبان در صحراهای
ضلالت و نسیان میچرند و باید در کل حین توکل بحق نماید و از خلق اعراض کند و از عالم
تراب منقطع شود و بگسلد و برب الارباب در بندد و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد
و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بندد و صمت را
شعار خود نماید و از تکلم بی فایده احتراز کند چه زبان ناریست افسرده و کثرت بیان
سمی است هلاک کننده و نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افئده را
بگدازد اثر آن نار بساعتی فانی شود و اثر این نار بقرنی باقی ماند و غیبت را ضلالت

[illegible]
غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد و در اسحار باذکار مشغول
شود و بتمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد غفلت را بنار حب و ذکر بسوزاند
و از ماسوی الله چون برق درگذرد و بر بی‌نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا
و احسان دریغ ندارد و رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد با انسان و اهل بیان
و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حق احتراز نجوید و آنچه برای خود
نمی‌پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند و از خاطئان در کمال استیلا
درگذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو درکشد و بحقارت ننگرد زیرا
حسن خاتمه مجهول است ای بسا عاصی که در حین موت بجوهر ایمان موفق شود و خمر بقا
چشد و بملاء اعلی شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود
و باسفل درکات نیران مقر یابد باری مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات
محکمه آنست که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد
و این شرایط از صفات عالین و سجیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین
و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت و بعد از تحقق این مقامات برای سالک
فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد درباره او صادق میآید و چون بعمل والذین جاهدوا

هویدا شود چنانچه به عبارت انیقه تقسیم سلسبیل مستبشر خواهد شد و چون سرّ ا
طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و
نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زایل شود و انوار
علم و یقین جمیع ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی
از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت
از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات
تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد
تازه بیند و رجوع به آیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه نماید و بعین الله
بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین الیقین و حق
الیقین و نور الیقین و در جمیع اشیا اسرار تجلی وحدانیه و آثار تجلی صمدانیه ملاحظه
کند قسم بخدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی باین مقام بلند اعلی واصل
گردد رائحه حق را از فرسنگهای بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را
از مشرق کل شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید
و چنان ممیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فرق گذارد و مثلاً اگر نسیم حق از مشرق
ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البته استشمام کند و همچنین جمیع آثار حق را

ز کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه از افعال و اعمال و آثار ماسوی امتیاز
دهد چنانچه اهل حسن لؤلؤ را از حجر و انسان ربیع را از خریف و حرارت را از برودت و
دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد
و از اثر آن رائحه به مصر ایقان حضرت منان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی
را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اوراق شجره آن مدینه استماع
نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس رب الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و
اسرار رجوع و ایاب را به چشم سر ملاحظه فرماید چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات
و تجلیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده بی آب رفع عطش نماید
و بی نار حرارت محبت الله بیفزاید در هر گیاهی حکمت بالغه معنوی مستور است و
بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور از لاله های بدیعش سر نار موسوی ظاهر
و از نفحات قدسیه اش نفحه روح القدس عیسوی باهر بی ذهب غنا بخشد و بی
فنا بقا عطا فرماید در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون
و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن
منفک نشوند دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال
گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید تجدید شود و تزیین

[illegible]

باید پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا بآن مدینه واصل شویم و بعنایات الهیه و
تفضلات ربانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا باستقامت تمام جان پژمرده را
در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آریم تا بآن فوز فائز شویم
و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلا در عهد موسی تورات بود و در زمن
عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله
کتاب او که رجوع کل کتب باوست و مهیمن است بر جمیع کتب و در این مداین
ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشاند
بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید و بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان
صحرای جهل را کأس علم عنایت کند و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان
و ایقان کل من فی السموات و الارض در این مداین مکنون و مخزون گشته مثلا
فرقان از برای امت رسول حصن محکم بود که در زمان او هر نفسی داخل او شد
از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتثه و اشارات شرکیه محفوظ
ماند و همچنین مرزوق شد بفواکه طیبه احدیه و اثمار علم شجره الهیه و از انهار ماء غیر
آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید چنانچه جمیع ما یحتاج
آن امت در احکام دین و شریعت سید المرسلین در آن رضوان مبین موجود

حکم او و محقق الوقوع است امر او و جمیع مأمور باتباع او بوده اند تا ظهور بدیع
در سنهٔ ستین واوست که طالبان را برضوان وصال میرساند و مجاهدان و مهاجران را
بسرادق قرب فائز فرماید دلیلیست محکم و حجتی است اعظم و غیر او از روایات
وکتب و احادیث این فخر نه زیرا احادیث و صاحبان حدیث وجود و قولشان
بحکم کتاب ثابت و محقق شده و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه
بیشمار چنانچه نقطهٔ فرقان در آخر امر فرموده که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله
وعترتی با اینکه احادیث بسیار که از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده
بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی نفرموده و او را سبب اعظم و دلیل اقوم برای
طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد حال بچشم انصاف و قلب طاهر و نفس
زکیه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلّم بین طرفین است از اهل عامه و خاصه
چه را حجت برای معرفت عباد قرار فرموده باید بنده و شما و کل من علی الارض
بنور او تمسک جسته حق را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق
گذاریم زیرا که حجت منحصر شد بدو یکی کتاب و دیگر عترت عترت که از میان رفته
پس منحصر شد بکتاب و اول کتاب میفرماید الم ذلک الکتاب لا ریب فیه

تحدی کلمتین در حروف مقطعه فرقان اسرار هویه مستور گشته و لئالی احدیه
در صدف آن حروف مخزون شده که اینجا مقام مجال ذکر آن نه و لکن بر حسب ظاهر
مقصود خود آنحضرت است که باو خطاب میفرماید یا محمد این کتاب منزل از سماء
احدیه نیست ریبی و شکی در او و هدایتی است برای پرهیزکاران ملاحظه فرمائید
که همین فرقان را آنحضرت مقدر فرموده برای هدایت کل من فی السموات
والارض و خود آنحضرت ذات احدیه و غیب هویه شهادت داده بر آنکه شک و شبهه
در او نیست که هادی عباد است الی یوم المعاد آیا انصاف است که ثقل اعظم را
که خدا شهادت بر حقیقت او داده و حکم بر حقیقت او فرموده این عباد در او شک
نمایند و یا شبهه کنند و یا امری که او سبب هدایت و وصول معارج معرفت قرار
فرموده از او اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا بحرف مزخرف ناس تشکیک
نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری و یا احدائی غیر کتاب الهی
علت و دلیل برای هدایت خلق بود البته در آیه مذکور میشد باری از امر مبرم
الهی و از تقدیر مقدره صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز ننمائیم و کتب بدیعه را
مصدق شویم چه اگر تصدیق این کتب را ننمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده چنانچه
این واضح است که هر کس تصدیق فرقان ننمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از

ترقا ... نموده و ... تعالی ارتقا ... آیه ... سعادت ... نموده و الرحمانی سوره

او ذکر شود و اسرار مکنونه او بیان کرده البته زبان آن جز بر ساند و کون حمل

نماید و کان الله ... اول شهید و همچنین در جای دیگر میفرماید و ان کنتم فی ریب

مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله

ان کنتم صادقین که ترجمه لفظ بر آن اینست اگر بوده باشید شما در شک و شبهه در آنچه

که ما نازل فرموده‌ایم بر عبد خود محمد پس بیارید سوره‌ای مثل این سوره منزله و بخوانید

شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید از

راستگویان حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و

بزرگست قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه

را باو ختم فرموده و هیچ شیء را از سلطان احدیه در اظهار حجت خود باو شریک

نفرموده چه میان حجج و دلائل آیات بمنزله شمس است و سوای او بمنزله نجوم

اوست حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیء از جانب سلطان حقیقی در

میان عباد و هیچ فضلی باو نرسد و هیچ امری براو سبقت نگیرد کنز لئالی الهیه است

و مخزن اسرار احدیه واوست خیط محکم و حبل مستحکم و عروة الوثقی و نور

لا یطفی شریعه معارف الهیه از او جاری است و نار حکمت بالغه صمدانیه از او

در قرآن این [illegible]

نماید و در منقطعین برودت غفلت آورد ای رفیق باید از مائدهٔ الهی که در یم و باقیه حجت

خود قرار فرموده راضی شویم و در تسنیم خلاصه حجت و برهان این آیه منزله

اعظم آیات است که این علیل تواند اقامهٔ دلیل نماید والله یقول الحق وهو یهدی السبیل

وهو القاهر فوق عباده وهو العزیز الجمیل و همچنین میفرماید تلک آیات الله

نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله وآیاته یؤمنون میفرماید اینست آیات

منزله از سماء هویه میخوانیم بر شما پس بکدام سخن بعد از ظهور حق و نزول آیات او ایمان

می‌آورند اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی میفهمی که هرگز مظهری اکبر از انبیا

نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از

این حجت حجتی ممکن نه الا ما شاء ربک و در جای دیگر میفرماید ویل لکل افاک

اثیم یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کأن لم یسمعها فبشره

بعذاب الیم یعنی وای بر افک کننده گناهکار که میشنود آیات نازله از سماء

مشیت الهیه را که خوانده میشود بر او پس استکبار مینماید که گویا نشنیده و آنرا

پس بشارت ده او را بعذابی دردناک اشارات همین آیه کل من فی السموات والارض

[illegible]

اگر از آیات الهیه را اثبات شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست ترین امرها
نزد شان آیات الهیه است وحال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود
بگو با ایشان ای بی خبران میگوئید آنچه را قبل از شما گفتند اگر ایشان ثمری
از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید و عنقریب با آبای خود در نار مقر خواهید
یافت فالنار مثویهم فبئس مثوی الظالمین و در جای دیگر میفرماید و اذا علم
من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین یعنی در وقتیکه عالم
شود از آیات ما شیئی را اخذ مینماید او را از روی استهزاء و از برای ایشان است
عذابی خوار کننده از جمله استهزاء این بود که میگفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان
دیگر بیار آن یکی فاسقط علینا کسفا من السماء میگفت و دیگران کان هذا
هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء مذکور میداشتند مثل یهودان
عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سمائی را باشیای خبیثه سیر و پیاز آن قوم
هم طلب تبدیل مینمودند آیات منزله را بظنونات نجسه کثیفه چنانچه الیوم
مشاهده میشود که مائده معنویه از سماء رحمت الهیه و غمام مکرمت سبحانیه نازل
است و بحور حیوان در رضوان جنان بامر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون

دلیل نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم باشارات علم تمسّک جستند مثل آنست
که از آفتاب در اثبات نور او حجت طلبند و یا از باران نیسان در اثبات فیض
برهان جویند حجت آفتاب نور او ست که اشراق نموده و عالم را فرا
گرفته و برهان نیسان جود او ست که عالم را بردای جدید تازه فرموده بلی کور
از آفتاب جز گرمی حاصل نداند و ارض جرز از رحمت نیسان فضلی احصا ننماید
عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقش که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا
و در جای دیگر میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بیّنات ما کان حجّتهم الا ان قالوا
ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین یعنی در وقتیکه تلاوت کرده میشود بر ایشان
آیات ما نیست حجت ایشان مگر آنکه بگویند بیارید پدرهای ما را اگر هستید راست
گویان مشاهده نما که چه حجتها بر آن رحمتهای کامله و اسعه میگرفتند بآیاتی که حرفی
از آن اعظمست از خلق سموات و ارض و مردگان وادی نفس و هوی را بروح
ایمان زنده میفرماید استهزا مینمودند و میگفتند پدرهای ما را از قبر بیرون آرید
بود اعراض و استکبار قوم و هر کدام از این آیات برای کلّ من علی الارض

متفکرون و در همین آیه مذکور و لسان الاسرار مکنون است اگر چه در دوی یافت
شود و امید که گوش بحر فهمای مزخرف عبا و مدبید که میگویند کتاب و آیات از برای
عوام حجت میشود زیرا که نمی فهمند و حصانی کنند با اینکه این قرآن حجت است
بر مشرق و مغرب عالم اگر قوهٔ ادراک او در مردم نبود چگونه حجت بر کل واقع میشد
از این قرار بر معرفت الهیه هم نفس مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان و اعظم از
عرفان کتاب او است و عوام استعداد و ادراک آن ندارند بلی این سخن لغو
لغو و غیر مقبول است همه از روی کبر و غرور گفته میشود که مردم را از ریاض رضای
الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند با اینکه نزد حق این عوام از علمای انسان
که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبولتر و پسندیده تر بود و فهم کلمات الهیه و درک
بیانات حمامات معنویه هیچ دخلی بعلم ظاهری ندارد و این منوط بصفای قلب و
تزکیه نفوس و فراغت روح است چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از
رسوم علم ندیده اند و بر رفرف علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان
بگلهای حکمت و لالههای معرفت تزیین یافته فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم
و یحجبهم بصغایر ... والذین کفروا بآیات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی ...

آیا ما ترک کننده‌ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون که آنحضرت را شاعر مینامیدند
و آیات الهیه سحریه مینمودند و میگفتند این کلمات اساطیر الاولین است یعنی کلماتیست
که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده و میگوید از خداست چنانکه الیوم
مثل همان را شنیده باید که نسبت باین امر میدهند و میگویند که این کلمات را با کلمات
قبل ترکیب نموده و یا کلماتیست مغلوط قد کبر قولهم و صغر شانهم و حدیهم است
که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند بعد از موسی و عیسی موافق کتب
نباید نبی مستقل که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود باید شخصی بیاید که تکمیل
شریعت قبل باشد این آیه مبارکه مشعر بر جمیع مطالب الهیه و دال بر عدم
انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد و لقد جائکم یوسف من قبل
بالبینات فما زلتم فی شک مما جائکم به حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله
من بعده رسولا کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب و تحقیق آمد
شما را یوسف از پیش با بینها پس پیوسته بودید در شک از آنچه آمد شما را با آن تا
چون هلاک شد گفتید مبعوث نمیگرداند خدا بعد او رسولی را همچنین اضلال میکند

فرمایید و تعیین نشده که در عصر امم آن عهد بآیه از کتاب تمسک جسته اند و

حرفهای مزخرف میگفتند که دیگر نبی نباید و را بدایع نباید مثل آنکه آیه انجیل را که

مذکور شد علمای آن استدلال بآن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نشود و

پیغمبری مستقل مبعوث نگردد الا برای اثبات شریعت انجیل و اکثری از ملل قبلا

باین مرض روحی شده اند چنانچه اهل فرقان را می بینی که چگونه مثل امم قبل بذکر

خاتم النبیین محتجب گشته اند با اینکه خود مقرند باینکه لا یعلم تأویله الا الله

والراسخون فی العلم بعد که راسخ در علوم و اتقا و نفسها و اتما و جوهرها

بیان میفرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع میشود ملاحظه کن میشنوی که چه

میگویند و چه میکنند و نسبت هیچ اکثر رؤسای ناس در این یعنی انها است که الهی

بحجر هوا اخذ نکرده اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته اند و بحجبات علم محتجب گشته اند

و بضلالت او گمراه شده اند چنانچه بتصریح تام رب الانام میفرماید افرأیت

من اتخذ الهه هویه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی

بصره غشاوه فمن یهدیه من بعد الله افلا تذکرون یعنی آیا دیدی آنکه را

که گرفت خدای خود را خواستهای نفس خود را و اضلال کرد او را خدا بر علمی و مهر نهاد

بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده پس که هدایت میکند او را بعد خدا آیا پند میگیرید

از آیه علمای عصر که از اعراض از جمال حق موعود و لعلوم خود که از نفس و هوی
ناشی گشته متمسک شده بر بناء الهی و امر و احتجاج مینمودند قل هو نبأ عظیم انتم
عنه معرضون و همچنین میفرماید و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا
الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد آباؤکم و قالوا ما هذا الا افک مفتری
والحق یقول و چون خوانده شود بر ایشان یعنی بر آن کفره و فجره آیات قدسیه احدیه
گویند آن مشرکان از حق بیخبران نیست این رسول پروردگار مگر مردی که میخواهد منع
کند شما را از آنچه که میپرستیدند آنرا پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی
افترا کرده شده و بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح
انذار فرموده مکذبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیه را و بعد ما را
ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن قوم را از آن جمال قدس ما بینکه
آنچه بر لطف و کرم مهیا کل عدم را بعرصه قدم هدایت میفرمود و آن فقیران
حقیقی را بشریعه قدسیه غنا دلالت مینمود مع ذلک بعضی میگفتند این نیست
افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی میگفتند این منع کننده است ناس را

خطاها که بآن منبع و معدن عصمت داده‌اند با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس
صمدانی در جمیع اوراق و کلمات انذار فرموده که مکذبین و معرضین آیات منزله را و
بشارت فرموده مقبلین آنرا با وجود این چه قدر اعتراضات که بر آیات منزله
از سموات قدسیه بدعیه نموده‌اند و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و گوش
سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی
جاری و نازل شود چه که انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس
واضح و لائح است مفتخر شدند بر کدام یک بابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات
آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی آنقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه
بیست مجلد الآن بدست می‌آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شد
و بدست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند ای برادر باید چشم گشود و تفکر نمود
و ملتجی بمظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصایح مذکوره در الواح
متنبه شویم اعتراض بر منزل آیات نکنیم امرش بجان تسلیم کنیم و حکمش را بتمام جان و روان
قبول نمائیم و مذعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن نمائیم

مقصود در این آیه وجه مبرهن است حجیت آیات منزله و این آیه در وقتی نازل شد که
کفار باسلام اذیت مینمودند و نسبت کفر میدادند چنانچه نسبت میدادند باصحاب
آنحضرت که بخدا کافر شده اید و بساحری کذاب مؤمن و موقن گشته اید و در
صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت نداشت در هر مقام و مکان که دوستان
آنحضرت را ملاقات مینمودند نهایت اذیت و زجر و زخم و ضرب بر آن
مقبلین الی الله معمول میداشتند در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه
نازل شد برهانی واضح و دلیلی لائح و تعلیم فرمود اصحاب آنحضرت که
بگوئید بکافران و مشرکان که آیا اذیت میکنید ما را و ستم مینمائید و عملی از ما صادر نشده
مگر آنکه ایمان آوردیم بخدا و بآیاتیکه نازل شد بر ما از لسان محمد و همچنین آیاتیکه نازل شد
بر انبیای او از قبل که مقصود نیست که تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه
الهیه را که بر محمد نازل شده و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عندالله
دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده
عباد خود را مع ذلک آیا جایز است این آیات بدیعه که احاطه فرموده شرق و غرب را

نفرماید حاشا ثم حاشا که متقبلین و مقربین آیات احدیه را از ابواب رحمت
خود براند و متمسکین بحجه متقنه را تحدید فرماید اذ انه مثبت الحق بآیاته و محقق
الامر بکلماته و انه لهو المقتدر المهیمن القدیر و همچنین میفرماید و لو نزلنا علیک
کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین
و اکثری آیات فرقانیه مدل و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم
باین آیات مذکوره حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجت قرار
فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود دیگر امری ذکر شده تا بآن متمسک شوند
و اعتراض نمایند بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزا کننده آن وعده نار
فرموده اند چنانچه معلوم شد حال اگر کسی باید بکرورها از آیات و خطب و صحایف
و مناجات بی آنکه تعلیم اخذ نموده باشد آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این
فیض اکبر محروم شد و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی آیا
میشود که بفلان حدیث متمسک جستیم و چون معنی او را بظاهر نیافتیم لهذا بر مظاهر
امر اعتراض نمودیم و از شرایع حق دور گشتیم آیا نشنیده اید که از جمله علت اینکه

این بود ... جابر است که بر شما ... چندین ... [illegible]

فلان مروکه از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و

شیطان عصر شده برای اغفال عجزه و اضلال من فی البلاد و پیروی نمایند و از خورشید

فیض الهی بی بهره کردند و از همه این مراتب گذشته آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی

احتراز جویند و ادبار نمایند خدا نکند که متمسک جویند و بکدام وجه اقبال کنند بل

و بکل وجه هو مولیها فقد بینا لک لتستبلین فی هذین المنهجین ثم امش علی ما تختار

لنفسک و هذا قول الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از جمله ادله بر اثبات این امر

آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه در هیکل بشریه ظاهر میشد بعضی از مردم که معروف

نبودند و علاقه بدنیا و چیزی نداشتند بضیاء شمس نبوت مستضیء و بانوار قمر هدایت

مهتدی میشدند و بلقاء الله فائز میگشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد

استهزا مینمودند چنانچه از لسان آن گمراهان میفرماید فقال الملاء الذین کفروا من قومه

ما نریک الا بشرا مثلنا و ما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای

و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین اعتراض مینمودند و آن مظاهر قدسیه

میکردند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی بشان آنها نیست و مقصودشان

[illegible]

بر بطلان من له الحق مبعوث نمودند اما در این ظهور کبری و سلطنت عظمی جمعی از علما

راشدین و فضلای کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مشروب

شدند و بغایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سبیل جانان گذشتند

بعضی از اسامی آنها ذکر میشود که شاید بسبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنه

شود از آنجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند لولاه ما استوی

الله علی عرش رحمانیته و ما استقر علی کرسی صمدانیته و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر

خود و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید

بارفروشی و ملا نعمت الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی

خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادرش ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی

و ملا علی برقانی و امثال ذلک که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در

لوح محفوظ الهی ثبت شده جمیع اینها مهتدی و مقر و معترف گشتند برای آن شمس ظهور

بقسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و برضای ذو الجلال پیوستند و از سر جان

برای جانان برخاستند و انفاق نمودند جمیع آنچه مرزوق گشته بودند بقسمی که

سینهاشان محل تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین چنانچه

ارضی نماند مگر آنکه از دماء این ارواح مجرده مشروب شد و سیفی نماند مگر آنکه بر گردنهاشان

ثبت و قبول در تصدیق گوشان ... [illegible]

دوست داشته‌اند که جمیع عالم را ایثار دل و جان ایشان متحیر گشته کفایت میکند برای این

عبادی که هستند و انکار بعضی عباد که دین را بدرهمی داده‌اند و باقی را بفانی تبدیل نموده‌اند و کوثر

قرب را بچشمه‌های شور معاوضه کرده‌اند و بجز اخذ اموال ناس مرادی ندیده‌اند چنانچه مشاهده میشود

که کل بزخارف دنیا مشغول شده‌اند و از رب اعلی دور مانده و حال انصاف دهید

که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان

مطابق تحیرت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اصطبارهم و بما

حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی بر نیارند و از قفس

ظنونات باطله خلاصی نیافته‌اند و در یوم سر از فراش بر ندارند مگر چون خفاش ظلمانی

در طلب دنیای فانی کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه خود

بتدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده‌اند در روز بجان در تلاش معاش‌اند

و شب در تزیین اسباب فراش آیا به هیچ شرع و ملتی جایز است که باعراض این نفوس

محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ

و نام در رضای حق گذشته‌اند اغماض نمایند آیا نبود که از قبل امر سید الشهدا را

[illegible] این [illegible] و شهور ظاهر [illegible]

بیشتر هست ادا و نیافت ولیکن این انوار مقدسه هیجده سنه میگذرد که بلایا از جمیع جهات

مثل باران بر آنها باریده و به چه عشق و حب و محبت و ذوق که جان را رایگان در سبیل

سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است با وجود این چگونه این امر را

سهل شمرند آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله

نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود و آیا اینها طالب عزت و مکنت و ثروت بودند و آیا مقصودی

جز رضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر

که سزاوار است که دعوی حق نماید قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجت کافی

و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامر یتفکرون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

و از همه گذشته علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده باید ادعا و

دعاوی کل عباد را به این محک الهی زده شود تا صادق از کاذب تمیز داده شود چنانچه میفرماید

فتمنوا الموت ان کنتم صادقین حال ملاحظه فرمائید این شهدای صادق که نص

کتاب شاهد بر صدق قولشانست چنانچه دیده شد که همه جان و مال و زن و فرزند

و کل مایملک را انفاق نموده‌اند و به اعلی غرف رضوان عروج فرمودند شهادت این

طلعات عالیه و انفس منقطعه را بر تصدیق این امر عالی متعالی قبول ننموده و شهادت

صدر حضرت ختمیت‌مآب اندر بطلان این نور لائح جایز و مقبول است با اینکه جمیع
مردم التباس نشناخته اند و بمقدار ادراک نمود که از روز و اعتبار زائل آمده
ملکی در سبیل دین الهی میکنند تا چه رسد بجان و مال و غیره و حال ملاحظه
فرمائید که چگونه محکمات الهیه بنص کتاب تفصیل نمود و خالص را از غش تمیز
داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت بکسب دنیای فانیه و
ریاست ظاهریه مشغول شده اند یا ابن الانسان قد مضی علیک ایام و اشتغلت
فیها بما تهوی نفسک من الظنون والاوهام الی متی تکون راقدا علی بساطک فارفع
راسک عن النوم فان الشمس قد ارتفعت فی وسط الزوال لعل یستشرق علیک
من انوار الجمال والسلام ولکن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچیک
ریاست ظاهره نداشته اند چه که محالست علمای مقتدر معروف عصر که بر مسند حکم
جالسند و بر سریر امر ساکن تابع حق شوند الا من شاء ربک چنین امری در عالم
ظهور ننمود مگر قلیلی و قلیل من عبادی الشکور چنانچه در این عهد احدی از علمای
مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند بلکه بتمام بغض و انکار در دفع
ح

[illegible]

اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او تفصیل ذکر نموده اند که عتبه ولایای او

الابصار و مقصود این ذکر آن بود که مبادا اهل بیان در ظهور مستغاث

فی قیامة الاخری اعراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علما مؤمن گشته اند

و چرا در این ظهور نشده و نعوذ بالله متمسک باینگونه مزخرفات شوند و از جمال

الهی محروم شوند بلی این علما که مذکور شد اکثری معروف نبودند و بفضل الله از ریاست

ظاهره و زخرف فانیه جمیع مقدس و منزه بوده اند ذلک من فضل الله یؤتیه

من یشاء و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلیت

بر امر الهی که با اینکه در سن شباب بودند و امری که مخالف کل اهل ارض از وضیع و شریف

و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود و با وجود این قیام بر آن امر فرمود

چنانچه کل استماع نمودند و از هیچکس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند

آیا میشود این بغیر امر الهی و مشیت مثبته ربانی قسم بخدا که اگر کسی فکر و

خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی

باز جسارت بر چنین امر مهم ننماید مگر باذن الهی باشد و قلبش متصل بفیوضات

چرا نفسش منطق [illegible] مسکین [illegible] نسبت

دنیای فانیه این امور را متعرض شده‌اند سبحان الله در اول رتب [illegible]

قیوم اسما نامیده و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از شهادت خود

میدهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده‌اند یا بقیة الله قد فدیت بکلّی لک و

رضیت السبّ فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک و کفی بالله العلی معتصما

قدیما و همچنین در تفسیر ها تمنای شهادت خود را نموده‌اند کأنّی سمعت منادیا ینادی

فی سرّی افد احبّ الاشیاء الیک فی سبیل الله کما فدی الحسین علیه السلام فی

سبیلی و لولا کنت ناظرا بذلک السرّ الواقع فو الذی نفسی بیده لو اجتمعوا الملوک

الارض لن یقدروا ان یاخذوا منی حرفا فکیف عبید الذی لیس لهم شأن بذلک و انهم

مطرودون الی ان قال لیعلم الکل مقام صبری و رضائی و فدائی فی سبیل الله یا صاحب

این بیان را میتوان نسبت داد که در غیر صراط الهی مشی نمایند و یا بغیر رضای او امر

طلب نموده و در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود

جان را انفاق نمایند و از روان درگذرند حال ملاحظه نمائید که چه قدر ناس ناشناسند

و نهایت حق ناشناس که چشم از جمیع اینها پوشیده‌اند و عقب مرداری چند که از

[illegible]

و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم القیمه و غضبهم الله بما شکرهم و اعد لهم فی آخرة

عذاباً محرق به جباههم و ادبارهم و ذلک بانهم قالوا ان الله لم یکن قادراً علی شیئ

و کانت یداه عن الفضل مغلولا و استقامت بر امر حق امری است بزرگ و برهانی است عظیم

چنانچه خاتم انبیا فرموده شیبتنی الآیتین یعنی پیر نموده مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت

بر امر الهی است چنانچه میفرماید فاستقم کما امرت حال ملاحظه فرمائید که این

سدره رضوان سبحانی در اول جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرموده و چه قدر

استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض منعش اقدام

نموده حاصلی نبخشید آنچه ایذا بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار

حبش مشتعلتر میشد چنانچه این فقرات و نسبت واحدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره

جان در باخت و به رفیق اعلی شتافت و از جمله دلائل ظهور غلبه و قدرت و احاطه

نفحه از آن مظهر وجود و مظهر معبود در اکناف و اقطار عالم ظاهر شد چنانچه آن جمال

ازلی در شیراز در سنتین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند مع ذلک بالاندک زمانی

آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البحور در جمیع بلاد

[illegible]

قدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را با اینکه در هر بلد
و مدینه جمیع علما و اعزه بر منع و رد ایشان برخواستند و کمر غل و حسد و ظلم
بر دفعشان بستند و چه نفوس قدسی را که جوهر عدل بودند بنسبت ظلم کشتند
و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین
عذاب هلاک نمودند مع ذلک هر یک از آن وجود تا دم مرگ بذکر الله
مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طایر و بقسمی این وجودات را تقلیب
نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده او هیچ مرادی نجستند و بجز امرش
امری نگزیدند رضا برضایش دادند و دل بخیالش بستند حال قدری تفکر
نمائید آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده و جمیع این قلوب
منزهه و نفوس مقدسه بکمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت
جز شکر از ایشان ظاهر نه و در مواطن بلا جز رضا از ایشان مشهود نه و این
رتبه هم معلوم است که کل اهل ارض چه مقدار غل و بغض و عداوت با این اصحاب
داشتند چنانچه اذیت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز
و رستگاری و سبب فلاح و نجاح ابدی میدانستند آیا هرگز در هیچ تاریخ

از عهد آدم تا حال چنین شورغائی در بلاد واقع نشده و با چنین شورغائی در میان ناس
ظاهر گشت و با اینهمه ایذا و اذیت محل لعن جمیع ناس شدند و محل ملامت جمیع
عباد و گویا حشر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در
ارکان عالم از فعلشان موجود گشت باری در جمیع این وقایع حادثه
و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی او مطلع گردید
تا بعنایت رحمن روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان متربع
و جالس شوید خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه
بر جمیع این مطالب مقرره و دلائل مذکوره همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض
بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجت بر حقیت
ایشانست و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علما و فضلا و
جهال فرمائی در این امر محکمتر و راسختر و ثابت تر میشوی زیرا که جمیع
آنچه واقع شده از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده اند ذکر
چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم ولیکن نظر بمحبت آنجناب
چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر مینمائیم با اینکه فی الحقیقه احتیاج

نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را آنچه
ذکر شد ادراک مینماید ولیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند
لهذا چند حدیثی ذکر مینمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان
عقول مضطربه گردد و همچنین حجت الهی بر اعالی و ادانی عباد تمام و کامل گردد
از جمله احادیث اینست که میفرمایند اذا ظهرت رایة الحق لعنها اهل الشرق
والغرب و حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفرف امتناع
مقر گزید و تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنه را منظور داشت که آخر سبب
این امر شنیع چه میشود که جمیع مردم با اظهار حب و طلب حق بعد از ظهور اهل حق را
لعن نمایند چنانچه مستفاد از حدیث میشود و این واضح است که سبب نسخ
قواعد و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس به آن محدود گشته اند
والا اگر جمال رحمن بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند
مردم را در آنچه با او مشغولند دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر
می شود و مصدق و مثبت این حدیث شریف قوله تعالی یوم یدع الداع
الی شیء نکر [illegible]

لهذا الیوم افتتان امتحان رو رسید و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر
این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی‌نمایند ولیکن آن احادیثی را
که صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک آنها جسته اند که چرا ظاهر نشد
و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده اند ظاهر شد و باهر گشت و آثار و علامات
حق مثل شمس در وسط سماء لائح ببین و ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان
مانده اند با اینکه چه قدر از آیات فرقانیه و روایات محققه که جمیع آن نسبت
بر شرع و حکم جدید و امر بدیع باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان
حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را میگویند و از جمله کلمات مدله
بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که میفرماید این المدخر
لتجدید الفرائض و السنن و این المتخیر لاعادة الملة و الشریعة و در زیارت میفرماید
السلام علی الحق الجدید سئل ابو عبد الله عن سیرة المهدی کیف سیرته قال یصنع
ما صنع رسول الله صلعم و یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله امر الجاهلیة حال ملاحظه
فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال بر عدم تغییر احکام

شاهد را باطل چه اگر هیچ جا امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر
کلیه لغو خواهد بود و با اینکه در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است میفرماید
یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء
و در مقامی دیگر از صادق ابن محمد ذکر مینماید که فرمودند و لقد یظهر صبی من بنی
هاشم و یامر الناس ببیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید
علی العرب شدید فان سمعتم منه شیئا فاسرعوا الیه خوب وصیت ائمه
دین و سرج یقین را عمل نمودند با اینکه میفرمایند اگر شنیدید که جوانی از بنی
هاشم ظاهر شده و میخواند مردم را بکتاب جدید الهی و احکام بدیع ربانی
بشتابید بسوی او مع ذلک جمیع حکم بکفر و خروج از ایمان آن سید امکان
ننمودند و نشتافتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای
کشیده و قلبهای پرکینه و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که بچه صریحی در کتب
مذکور است با وجود همه این احادیث ظاهره و دلائل و اشارات واضحه محققه
جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده و بمظاهر ضلالت و
طغیان اقبال نموده و با این روایات وارده و کلمات نازله میگویند آنچه
نفسشان مایل است و اگر جوهر حق بیانی فرماید که مخالف نفس و

قول ائمهٔ دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر
نشده و چنانچه الیوم امثال این سخنهای بیجا دیده و از این بیانات کل فانیه ظاهر شده
و می‌شود حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امور را
اخبار فرموده‌اند در اربعین ذکر فرموده قطب‌الدین نخعی: ستم حتی یدعوا بحکم
جدید فیدعو الناس فلم یجیبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه
فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین الی آخر الحدیث چنانچه الیوم
جمیع همین کلمات را اعاده می‌نمایند و شاعر بر این نشده که آنحضرت
بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسی یحکم ما یرید ساکن و هیچ ادراکی
سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت
امر او و جمیع قولها بتصدیق او منوط است و تمام امور بامر او محتاج و
ماسوای او بامر او مخلوق اند و بحکم او موجود و اوست مظهر اسرار الهی
و مبین حکمتهای غیب صمدانی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در ینبوع از صادق
ابن محمد وارد شده که فرمود العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جائت به الرسل

فرموده و جمیع انبیا از آدم الی خاتم دو حرف آنرا بیان فرموده اند
و بر این دو حرف مبعوث شده اند و میفرماید قائم ظاهر میفرماید جمیع آن
بیست و پنج حرف را از این بیان قدر و رتبه آنحضرت را ملاحظه فرما که
قدرش اعظم از کل انبیا و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاء و امریرا
که انبیا و اولیا و اصفیا بآن اطلاع نیافته و یا بامر مبرم الهی اظهار نداشته
این همج رعاع بعقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان میکنند اگر مطابق
نیاید رد مینمایند ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا آیا این حدیث مذکور را چه حمل مینمایند که صریح
بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آنحضرت
و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس میشود بقسمی که جمیع علما و فقها
حکم بر قتل آنحضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند
چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال
موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیذل اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم

تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل و الرنة فی نسائهم اولئک اولیائی
حقا حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد چنانچه
در اکثر اماکن دم شیعیان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نمودند و بولایات
و شهرها گردانیدند و بعضی را سوختند و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم
موعود بشریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای
چه شده و چرا اینهمه اختلاف ظاهر میشود و تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانسته
و اذیت این ارواح الهیه را سبب وصول معارج قرب شمردند و دیگر ملاحظه
فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده
چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء میفرماید و فی روضة الکافی عن معاویة
ابن وهب عن ابی عبد الله قال اتعرف الزوراء قلت جعلت فداک یقولون
انها بغداد قال لا ثم قال دخلت الری قلت نعم قال اتیت سوق الدواب
قلت نعم قال رایت جبل الاسود عن یمین الطریق تلک الزوراء یقتل فیها
ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلافة قلت من یقتلهم قال یقتلهم اولاد العجم
اینست حکم و امر اصحاب آنحضرت که از قبل بیان فرموده اند و حال
ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است و این

قدس را عجم شهید نمود و چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده اند
و بر همه عالم واضح و مبرهن است حال چرا این خبر الهین ارض
در این احادیث که جمیع آن مثل شمس در وسط سما ظاهر شده تفکر نمی نمایند
و اقبال بحق نمیجویند و بعض احادیث که معنی آن را ادراک نموده اند
از ظهور حق و جمال الله اعراض جسته اند و بسقر مقر گزیده اند نیست
این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد نیست که صادق بن محمد
میفرماید فقهاء ذلک الزمان شر فقهاء تحت ظل السماء منهم
خرجت الفتنة و الیهم تعود و از فقها و علمای بیان مستدعا مینمایم که چنین مشی
ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربانی و صرف ازلی و مبدء و منتهای
مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد
شد و بعقول و ادراک و علم متمسک نشوند و بآن مظهر علوم نامتناهی
ربانی مجادله ننمایند اگر چه با جمیع این وصایا دیده میشود که شخص اعور که
از روسای قوم است در نهایت معارضه برخیزد و همچنین در هر بلدی
بر نفی اجلال قدسی برخیزند و اصحاب السلطان و حدود و جوهر مقصود

توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند گویا مشاهده میشود نفسی که
بکمال زهد و تقوی موصوف و معروفست بقسمیکه جمیع ناس اطاعت
او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند بمحاربه با آن اصل
شجرهٔ الهیه قیام نماید و بمنتهای جهد و اجتهاد بمعارضه برخیزد و اینست
شأن ناس باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح
طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند حق را از غیر تمیز دهند و تلبیس
باطل را بدیدهٔ بصیرت بشناسند اگرچه در این ایام رایحهٔ حسدی وزیده
که قسم بمربی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم با اینکه او را
اولی نه تا حال چنین غل و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد چنانچه
جمعی که رایحهٔ انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر
مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رمحی آشکار و از هر سمت
تیری طیار با اینکه باحدی در امری افتخار ننمودم و بر نفسی برتری نجستم
مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربانی و رفیقی بغایت بردبار
[illegible]

فوالله الذی لا اله الا هو که با انجمه ابتلا و باساء و ضراء که از اعدا و اولو
الکتاب وارد شد نزد آنچه که از احباء وارد شد معدوم صرف
و مفقود بحت باری چه اظهار نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت
این بیان نه و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات
محدثه بعد اطلاع یافتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابانهای
فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم
عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر چه لیالی قوت دست نداد و چه
ایام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی
نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر
و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل
و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیرش مقدس
از تدبیر سر را از کمندش نجات نه و جز رضایش را چاره نه قسم بخدا
که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه و
مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب

ذکر شد خیال نمود و امری منظور، اگرچه هر نفسی محل بست و بهوای خود خیال نمود
باری تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابد تسلیم نمودم و راجع
شدم و دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد حال دو سنه
میگذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه
جمیع مطلع شده اند مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننمود و بهیچوجه
اعانتی منظور نداشته بلکه از عوض نصر حزنها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً
مثل غیث هاطل وارد می شود و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم
که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل
نقطه و کلمهٔ مستوره فدا شود و جان در بازد و اگر این خیال نبود فوالذی نطق
الروح بامره آنی در این بلد توقف نمی نمودم و کفی بالله شهیدا اختم القول
بلا حول و لا قوة الا بالله و انا لله و انا الیه راجعون صاحبان هوش
که از صهبای حب نوشیده اند و کامی بکام نفس برنداشته اند دلائل
و براهین و حجت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منیع الهی است
اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند حال اعراض خلق را از جمال
الهی و اقبالشان بهوای نفسانی ملاحظه فرمائید با همهٔ این آیات متقنه

و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعهٔ ربّانیّه است در میان عباد و در احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که بادراک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آنرا ادراک نموده‌اند متمسّک بآنها شده و از سلسال خمر ذو الجلال و زلال بی‌زوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده‌اند و ملاحظه فرمائید که در اخبار سنهٔ ظهور آن هویّهٔ نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند فی حدیث المفضّل سئل عن الصّادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال فی سنة السّتّین یظهر امره و یعلو ذکره باری متحیّر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحهٔ لائحه از حقّ احتراز نموده‌اند مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلا که بر آن خلاصهٔ فطرت الهی وارد شده در اخبار قبل ذکر شده و فی البحار انّ فی قائمنا اربع علامات من اربعة نبیّ موسی و عیسی و یوسف و محمّد امّا العلامة من موسی الخوف و الانتظار و امّا العلامة من عیسی ما قالوا فی حقّه و العلامة من یوسف السّجن و التّقیّة و العلامة من محمّد یظهر بآثار مثل قرآن با این حدیث باین محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده

الحدیث فی نسخة التسعین

مع ذلک احدی متنبه نشده و کان مدارهم له بعد قسم متنبه نشود
الا من شاء ربک ان الله یسمع من یشاء و ما انا بمسمع من فی القبور و
بر آنجناب معلوم بود که اطیار هویه و حمامات ازلیه را دو بیانات نسبت
بیانی بر حسب ظاهر بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و میفرماید تا سراجی
باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده و تا سالکین را بمعارج قدس
رساند و طالبین را ببساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات
مکشوفه و آیات واضحه و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و میفرمایند تا مغلین
آنچه در قلب پنهان نموده اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد اینست که صادق
بن محمد میفرماید والله لیمحصن والله لیغربلن اینست میزان الهی و محک صمدانی
که عباد خود را بآن امتحان میفرماید و احدی پی بمعانی این بیانات نبرد مگر
قلوب مطمئنه و نفوس مرضیه و افئده مجرده و مقصود در امثال اینگونه بیانات
معانی ظاهریه که مردم ادراک نمایند نبوده و نیست اینست که میفرماید لکل
علم سبعون وجها و لیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یبث باقی الوجوه
بین الناس و ایضا قال نحن نتکلم بکلمة و نرید منها احدی و سبعین وجها و لنا لکل منها
المخرج باری ذکر این مراتب برای آنست که از بعضی روایات و بیانات که در علم

ملک آثار آن ظاهر شد و مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد این عباد معلوم نیست که مقصود ائمه دین چه بوده چنانچه از حدیث مستفاد می‌شود پس باید عباد با اینگونه عبارات خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره بلا حجاب ظاهر و هویدا شود و لیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی‌شود که طالب حق باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع بمظاهر احدیه نماید کل در ارض نسیان ساکن و با اهل بغی و طغیان متبع لذلک القدیم نعیم کما هم تعلمه و خشیه کانه الیاء و آیات و کذلک قضی علی

و احکم القول بقوله تعالی و من یعش عن ذکر

الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین

و من اعرض عن ذکری فان

له معیشة ضنکا و کذلک

نزل من قبل ان انتم تعقلون

النزول من السماء و البهاء و السلام علی من سمع نغمة الورقاء

فی سدرة المنتهی فسبحان ربنا الاعلی

[illegible]

روز دوشنبه [illegible]

[illegible] ۲۷ رجب

[illegible]

[illegible]

خوشتر آن باشد که سر دلبران   مدح تو حیف است با زندانیان
گفته آید در حدیث دیگران   گویم اندر مجمع روحانیان

گر بجویی خلق محجوب کشف   در مدحت داد سخن دادمی
ور بجویی حلقه‌هایت منعطف   غیر این منطق لبی بگشادمی

من کریم رحمت تو تا رو برم [illegible]   نور حقی در تجلی جمله رحمان   چه عرض کنم [illegible]
[illegible]   خلق زیر ظلمات [illegible]   [illegible]

[illegible]

ما صاحب [illegible]

[illegible] برادر عزیز

گدایان بیش از دروازه محشر

بتخت ملک بر چون پادشاهان

چنان نور [illegible] انداز [illegible]

[illegible]

تر خم چون ز خجلت سر برآرد

اگر بر حضرت [illegible] بار گشایی

[illegible]

بتو بیش از عقوبت عذر خواهان

عزیز من ما هم [illegible]

گر تو خواهی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هرچه [illegible] غیر خدا

[illegible]

خانه [illegible] رفتم از [illegible]

خانه ام [illegible]

عمری در پی مقصود [illegible] کرده ایم

حسرت در خانه و ما کعبه جو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تافت نور صبح ما از نور تو

در صبح [illegible]

داده حق [illegible]

باز که [illegible] طرب آرد مرا

باز در جوشش [illegible]

چرخ در گردش [illegible]

باز از ما هست شده ما ز او

عالم از ما هست شد ما از او

ما چو [illegible]

خانه [illegible] کرده قالب [illegible]